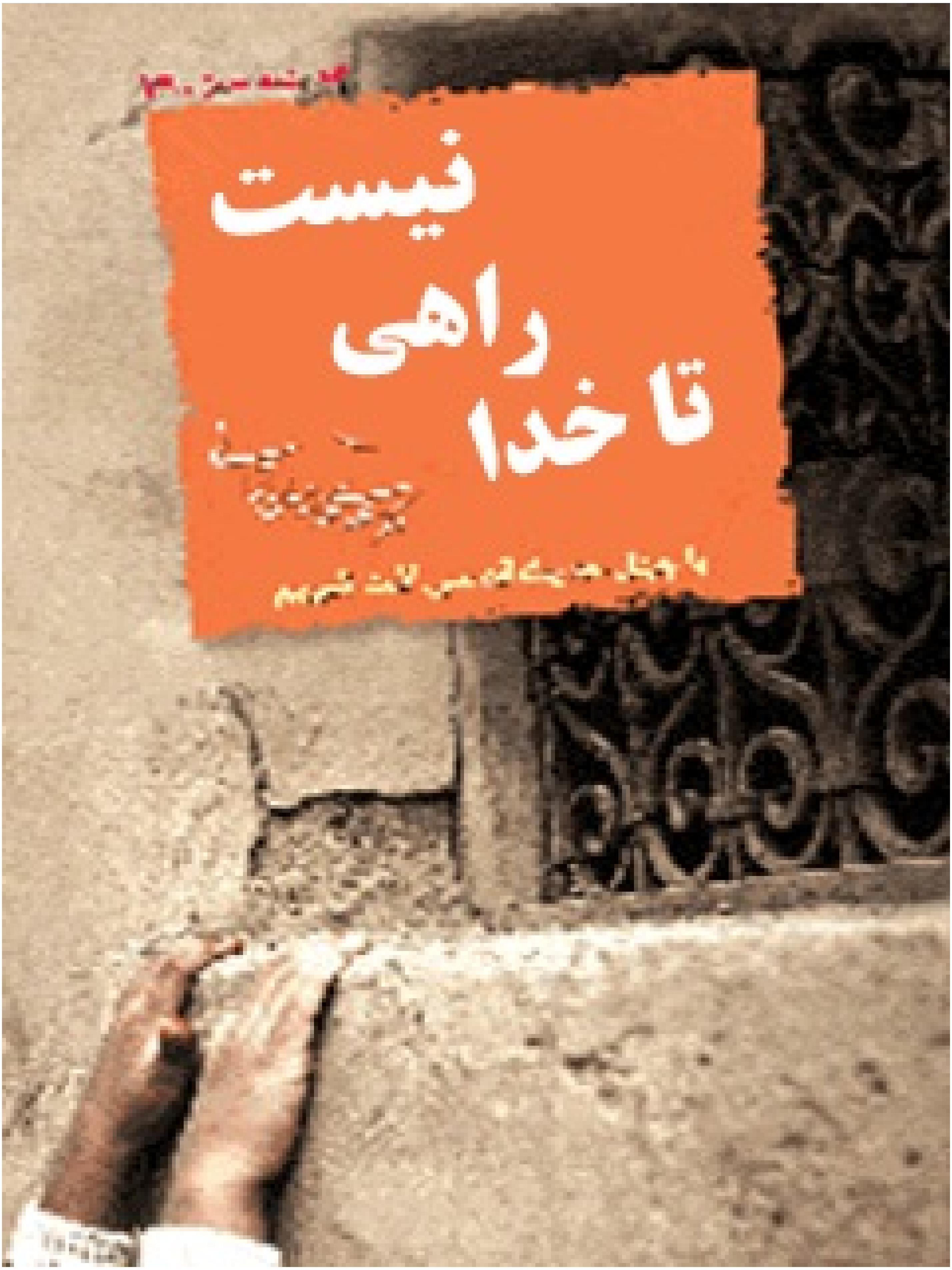

نیست
راهی
تا خدا

بسم الله الرحمن الرحیم

تا خدا راهی نیست

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

وثوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تا خدا راهی نیست

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : تا خدا راهی نیست/ مهدی خدامیان آرانی؛ [برای] موسسه اندیشه سبز شیعه.

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۷۷ ص.؛ ۲۱×۱۴ س م.

فروست : اندیشه سبز؛ ۳۹.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۷-۱۱۵-۷

یادداشت : چاپ اول:۱۳۹۱ (در انتظار فهرستنویسی).

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۷۱] -۷۷.

شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۱۹۴۸۴

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

خیلی دلم می خواست اوّلین نوشته های من در مورد تو باشد، امّا چنین نشد، زیرا نوشتن برای تو به این سادگی ها نیست، باید توفیق، رفیق راهم می شد.

اکنون نمی دانم چگونه از تو تشکّر کنم، به من توفیق دادی تا برای دوستان خوبت از سخنانِ زیبایت بنویسم. امیدوارم که توانسته باشم قدمی هر چند کوتاه برای بیان خوبی ها و مهربانی های تو برداشته باشم.

در میان کتاب های مختلف به جستجو پرداختم، بیشتر به دنبال گفتگوهایی بودم که تو با پیامبران خود داشته ای، سعی کردم که پیام اصلی سخنان تو را برای بندگان خوبت بیان کنم.

اکنون که بر من منّت نهاده ای و توفیق نوشتن این کتاب را به من دادی، چشمم به لطف و مهربانی توست. اگر لطف دیگری کنی ممنون تو هستم، من آرزو دارم که این کتاب بتواند جوانان را قدری با مهربانی تو آشناتر کند.

دوستت دارم و همیشه منتظر مهربانی های تو هستم. ای خدای خوب من!

بنده شرمنده تو، مهدی

خرداد ۱۳۹۰

یکی درد و یکی درمان پسندد

خدایا! خیلی وقت ها دلم می خواست از تو سؤالی بکنم. می خواستم بدانم چرا تو این همه بین بندگانت فرق گذاشته ای؟ به عدّه ای پول زیادی داده ای و به عدّه ای دیگر، فقر را هدیه داده ای. بعضی ها سالم و تنومند هستند و بعضی بیمار.

دیروز از خیابان که عبور می کردم، کودکی را دیدم که فلج بود و نمی توانست راه برود، خیلی دلم سوخت، تو چرا او را این گونه آفریدی؟

آن دیگری را بگویم که کورمادرزاد به دنیا آمده است، او هرگز نتوانسته است دنیا و زیبایی های آن را ببیند. چرا او را این گونه آفریدی؟

به بعضی ها آن قدر بچّه می دهی که نمی دانند چه بکنند و بعضی

دیگر هم تا ابد در حسرت یک فرزند می سوزند.

زمان زیادی گذشت تا فهمیدم که تو خدایی و همه کارهای تو از روی حکمت است. تو برای همه کارهای خود دلیلی داری که من از آن بی خبرم.

اگر همه انسان ها ثروتمند و سالم بودند، هیچ کس به یاد تو نبود، هیچ کس شکر تو را به جا نمی آورد و تو خود می دانی که اگر انسان، تو را از یاد ببرد به چه روزی می افتد!

وقتی من در خیابان راه می روم، روزگار کاری با من کرده است که به همه زمین و آسمان تو، بد بگویم و از تو گلایه داشته باشم، تو ناگهان تصویر آن کودک فلج را جلوی چشم من می آوری و من ناخودآگاه به فکر فرو می روم: خدایا! تو را سپاس که مرا سالم آفریدی!

این گونه است که من به یاد تو می افتم و تو را سپاس می گویم، لحظه ای دلم از زمین به آسمان تو وصل می شود و تو خود می دانی این چقدر ارزش دارد.

آن کس که ثروتمند است، وقتی فقیری را می بیند، می فهمد به لطف خدا بوده است که توانسته به این زندگی برسد.

تو سعادت ابدی بنده خود را می خواهی؛ به آن کسی که فقر دادی، روی حکمت بوده است، شاید اگر همان بنده تو، ثروت می داشت، برای همیشه تو را فراموش می کرد و کارهایی می کرد که عذاب را برای خود می خرید.

تو او را دوست داشتی و به خاطر همین بود که فقر را به او هدیه دادی، ولی او خودش نمی داند، امّا تو خوب می دانی که با بنده ات چه کنی. چه چیزی به او بدهی و چه چیزی از او بگیری. اگر

او در این سختی ها صبر کند، پاداش خوبی به او خواهی داد.

اشکال من این است که همه چیز را فقط در این دنیا می بینم و می جویم، می خواهم راز کارهای تو را در محدوده این دنیا تفسیر کنم، امّا باید زمان بگذرد و این دنیا سپری شود، آن وقت همه رازها برملا خواهد شد.۱

همه خوبی ها را برایم بگو

خدایا! تو می خواستی با آدم(ع) سخن بگویی. او اوّلین انسانی بود که آفریده بودی، به همه فرشتگانت فرمان دادی تا بر او سجده کنند، چرا که او گلِ سرسبد همه هستی است. وقتی تو زمین و هفت آسمان را آفریدی به خود آفرین نگفتی، امّا وقتی او را آفریدی، بر خود آفرین گفتی.۲

و به راستی که فقط خودت می دانی که این انسان به کجا می تواند برسد، او می تواند از همه فرشتگان بالا و بالاتر برود و در ملکوت تو جای گیرد.

و اکنون می خواهی با او سخن بگویی، می خواهی همه خوبی ها را برای او خلاصه نمایی. او را صدا می زنی و می گویی:

ای آدم! من همه خوبی ها را برای تو در چهار جمله، خلاصه کرده ام.

آن چهار جمله چیست؟ ای خدای من!

جمله اوّل درباره من، جمله دوم درباره خودت، جمله سوم درباره ارتباط تو با من و جمله آخر در مورد ارتباط تو با دیگران است.

خدایا! جمله ای که درباره خودت است، چیست؟

فقط مرا پرستش کن و هرگز شریکی برای من قرار مده.

جمله ای که برای من است، چیست؟

من پاداش کارهای خوب تو را وقتی می دهم که تو به آن پاداش، بیش از همه وقت نیاز داشته باشی؛ روز قیامت که بشود، تو پاداش کارهای نیک خود را خواهی دید

و خوشحال خواهی شد.

جمله ای که در مورد ارتباط من و توست، چیست؟

تو باید مرا بخوانی و حاجتت را از من بخواهی و من هم باید صدای تو را بشنوم و حاجتت را روا کنم.

جمله ای که در مورد ارتباط من با مردم است، چیست؟

تو باید آنچه را برای خود می پسندی، برای دیگران هم بپسندی، با مردم به گونه ای رفتار کنی که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند.۳

با دل شکسته ام چه کنم؟

خدایا! تو به او گفتی که بر من سجده کند و او نافرمانی تو را نمود، ولی تو او را به آرزویش رساندی!

از شیطان سخن می گویم، او از تو خواست که تا روز قیامت به او فرصت بدهی و تو خواسته او را قبول کردی. او هم قسم خورد که سر راه من و فرزندانم بنشیند و مانع سعادت و خوشبختی همه ما بشود. او اکنون دشمن شماره یک ماست. ما با او چه خواهیم کرد؟

خدایا! شیطان نیروی زیادی دارد، او به قلب ما نفوذ می کند و به راحتی ما را وسوسه کرده و فریب می دهد. ما در مقابل او چه خواهیم کرد؟

و تو سخنان آدم(ع) را شنیدی، از غمی که به دل او نشسته بود باخبر بودی، تو که دل شیطان را نشکستی با این که او دشمن تو بود، اکنون چگونه می توانی ببینی که آدم(ع) این گونه گرفته و پریشان است، تو او را دوست داری و برای همین گفتی که فرشتگانت بر او سجده کنند، اکنون تو می خواهی سخنی بگویی تا آدم(ع) و همه فرزندان او را خوشحال کنی، پس چنین می گویی:

ای آدم! وقتی کسی کار خوبی انجام دهد، من

ده برابر به او پاداش می دهم، امّا اگر گناهی مرتکب شود، برای او یک گناه نوشته می شود.

من درِ توبه را به روی شما باز می کنم، هر کس توبه کند توبه اش را می پذیرم، حتّی اگر در لحظه آخر زندگیش توبه کند، او را می بخشم و او را به خاطر گناهانش عذاب نمی کنم.

و آدم(ع) وقتی این سخن تو را می شنود، خوشحال می شود و رو به آسمان می کند و می گوید: خدایا! این مهربانی تو برای من و فرزندانم کافی است.۴

من با همه شما مهربانم

خدایا! من می دانم که ابراهیم(ع) دوست توست، تو او را به مهمانی بزرگ خودت دعوت کرده ای، تو او را به اوج آسمان ها آورده ای تا از آنجا همه آسمان ها و زمین را ببیند، او امروز در ملکوت تو مهمان است.

ابراهیم(ع) نگاهی به آسمان ها می کند و زیبایی هایی را که تو خلق کرده ای می بیند، او زبان به حمد و ستایش تو می گشاید. لحظه ای می گذرد، نگاهی به زمین می اندازد، او همه چیز را می تواند از آن بالا ببیند، همه کوه ها، دریاها و دشت ها. او همین طور که زمین را می بیند، نگاهش به صحنه گناهی می افتد، طاقت نمی آورد و دست به نفرین بر می دارد و در حقّ آنان نفرین می کند. تو نفرین او را مستجاب می کنی و آن گنهکاران می میرند.

لحظاتی بعد، باز ابراهیم(ع) منظره ای را می بیند، نفرینی دیگر می کند و...

برای بار سوم نیز این جریان تکرار می شود، ابراهیم(ع) طاقت ندارد، ببیند که روی زمین گناه بشود. تو اکنون با ابراهیم(ع) سخن می گویی:

ای ابراهیم! از این کار خود دست بردار و دیگر بندگان مرا نفرین نکن! من خدای مهربان آنان هستم و بدان که گناه بندگانم به من هیچ ضرری نمی زند.

ای ابراهیم!

من هرگز مانند تو بر آنان خشم نمی گیرم!! من می توانستم آن ها را خلق نکنم، آن ها بندگان من هستند، بدان که گروهی از آنـان، پس از گنـاه توبه می کننـد و من آن ها را می بخشم و هیـچ گاه گناهان آن ها را آشـکار نمی کنم... ای ابراهیم! من بر بندگان خود مهربان تر از تو هستم.۵

دیدار دوست آرزوی من است

خـدایا! تو می دانی که دیگر عمر ابراهیم(ع) تمام شـده است و لحظه مرگ او فرا رسـیده است. تو با عزرائیل چنین می گویی: ای عزرائیل! به سوی ابراهیم برو و او را قبض روح کن و جانش را بگیر.

اکنون عزرائیـل پَر می گشایـد و به سوی زمین می آیـد و نزد ابراهیم(ع) می رود، وقتی با او روبرو می شود، سـلام می کنـد و ابراهیم(ع) جواب او را می دهد. لحظه ای می گذرد، ابراهیم(ع) رو به عزرائیل می کند و می گوید:

چه عجب! آیا برای دیدار من آمده ای یا مأموریّتی داری؟

من برای گرفتن جان تو آمده ام.

یعنی خدا تو را فرستاده تا جان مرا بگیری!

آری! تو باید خود را برای مرگ آماده کنی.

ای عزرائیل! کجا دیده ای که دوستی، جانِ دوست خود را بگیرد؟

عزرائیل چون این سخن را می شنود، نمی داند چه جواب بدهد، او به اوج آسمان ها باز می گردد و با تو سخن می گوید:

خدایا! نزد ابراهیم رفتم تا جان او را بگیرم. او به من سخنی گفت که من نتوانستم جواب او را بدهم.

ای عزرائیـل! اکنون نزد او بازگرد و به او چنین بگو که خـدایت می گویـد: کجا دیـده ای که دوست، دیـدار دوست را خوش ندارد؟ همانا دوست، عاشق دیدار دوست خود است.

آری! تو می خواستی به ابراهیم(ع) بفهمانی که به مرگ این گونه نگاه نکند، مرگ، جان کندن

نیست. مرگ به مهمانی رفتن است، مهمانی خـدای خوبی ها. چه کسـی است که با تو رفیق باشد و دیدار تو را دوست نداشـته باشد.۶

پس کی می خواهی نجاتم بدهی؟

خدایا! تو خودت داری می بینی که مردم دارند هیزم جمع می کنند تا ابراهیم(ع) را با آتش بسوزانند!

فریادها بلنـد است، هر کس می خواهد از دین پدران خود حمایت کند، هیزم بیاورید، ای مردم! آتش، سـزای کسـی است که بت ها را شکسته و به دین ما اهانت کرده است.

بعـد از مـدّتی، تا چشم کار می کند، هیزم جمع شده است، آتش زبانه می کشد، ابراهیم(ع) را هم در منجنیق نشانده اند و می خواهند او را به داخل آتش پرتاب کنند.

یکی بـا ابراهیم(ع) سـخن می گویـد: ای ابراهیم! آیـا هنـوز هم سـر حرف خود هسـتی؟ آیـا نمی خواهی دست از یکتـاپرستی برداری؟

ابراهیم(ع) هیچ جوابی نمی دهد، او لبخندی بر لب دارد، همه امید او به توست.

جبرئیل این منظره را می بینـد؛ شـعله های آتشـی که زبانه می کشـد، جمعیّتی که برای تماشا آمده اند، تماشای این منظره برای جبرئیل سـخت است. او منتظر است تا تو کاری بکنی، اگر تو چنـد لحظه دیگر صبر کنی، ابراهیم(ع) در آتش خواهد سوخت. چرا باران نمی بارد تا این آتش خاموش شود؟ چرا باد و طوفان نمی وزد تا این آتش را پراکنـده کند و بر روی خود این مردمِ بت پرست بیاندازد؟

سرانجام صبر جبرئیل تمام می شود، اکنون او با تو با تنـدی سـخن می گوید: ای خدا! مگر نمی بینی که ابراهیم را می خواهند در آتش بسوزانند؟ روی زمین، کسـی غیر از او تو را نمی پرسـتد، نگاه کن که دشـمن چگونه او را اسیر کرده و می خواهد او را در آتش بیاندازد!

و تو به جبرئیل چنین می گویی: ای جبرئیل! آرام

باش! من هرگز در کار خود عجله نمی کنم، کسی عجله می کند که می ترسد نتواند بعداً کاری انجام بدهد، من خدای توانایی هستم که هر وقت بخواهم، می توانم ابراهیم را نجات بدهم!... من آتش را برای او گلستان خواهم کرد.

آری! تو می خواستی به جبرئیل بفهمانی که برای نجات ابراهیم(ع) نیازی به آب و باران و طوفان نیست. مخلوقات تو که ضعیف و ناتوان هستند، برای برنامه های خود نیاز به وسایل دارند، امّا تو خدایی و بی نیاز از همه چیز!

تو نیازی به عجله نداری، دوستانت را یاری می کنی به گونه ای که هیچ کس فکر آن را نمی کند، وقتی ابراهیم(ع) را به سوی آتش بیاندازند، در یک چشم به هم زدن آن آتش بزرگ را به گلستانی تبدیل می کنی.

و چقدر پیش می آید که من هم در زندگی خود به تو اعتراض می کنم که چرا کمکم نمی کنی. می ترسم که تو هم فرصت را از دست بدهی! این مشکل من است که تو را خوب نشناختم!

تو هرگز در کار خود عجله نمی کنی، درست در بهترین موقع دست مرا می گیری و کمکم می کنی و تنها من می مانم و شرمندگیِ از تو که چرا به تو اعتراض کردم!۷

قلب تو، جای من است

خدایا! چه شد که تو ابراهیم(ع) را به عنوان دوست خود انتخاب کردی؟

تو به او لقب «خلیل اللّه» دادی و فرشتگانت او را به این نام می خوانند و من در جستجوی راز این کار تو هستم. تو صد و بیست و چهار هزار پیامبر داری، چطور شد که فقط ابراهیم(ع) را از میان آن ها برگزیدی و این تاج افتخار را به سر او نهادی؟

و ابراهیم(ع) خیلی خوشحال بود که دوست تو شده

است و دوست داشت بداند، کدامین عمل و رفتار او باعث شده که او شایسته این مقام شود.

تو از دل ابراهیم(ع) خبر داشتی و می دانستی او به دنبال جواب این سؤال است، برای همین، روزی از روزها با ابراهیم(ع) این گونه سخن گفتی: ای ابراهیم! من تو را به عنوان دوست خود انتخاب کردم، زیرا در تو چهار چیز دیدم:

اوّل: تو خیلی مهمان نواز بودی و مهمان خود را گرامی می داشتی.

دوم: من به تو دستور دادم که فرزندت، اسماعیل را در راه من قربانی کنی و تو تسلیمِ دستور من شدی و فرزند دلبرت را به قربانگاه بردی.

سوم: آن روز که بت پرستان می خواستند تو را به جُرم یکتاپرستی در آتش بیاندازند، دست از ایمان و عقیده خود برنداشتی و بر توحید من باقی مانده و حاضر شدی در آتش بسوزی، امّا به من شرک نورزی.

چهارم: من به قلب تو نگاه کردم، دیدم که در قلب تو، فقط محبّت من جای دارد.۸

* * *

آن روز، ابراهیم(ع) فهمید که تو، این چهار ویژگی او را پسندیده ای و رمز انتخاب او برای مقام «خلیل اللّه»، همین ها بوده است.

در چاه افتاده ام، چه کنم؟

یوسف در چاه بود و تو را صدا می زد. هیچ کس از حال او خبر نداشت، پدر در انتظار او بود، او از تاریکی چاه وحشت کرده بود. او تو را می خواند و می دانست که تو صدایش را می شنوی و به زودی جواب او را خواهی داد.

و تو جبرئیل را به زمین فرستادی، از او خواستی تا به ته چاه برود و با یوسف سخن بگوید:

ای یوسف! اینجا چه می کنی؟

تو که هستی که مرا با اسم صدا می زنی؟

من فرستاده خدای تو هستم. آیا می خواهی از این چاه بیرون بیایی؟

اگر خدا بخواهد مرا از چاه بیرون خواهد آورد، من راضی به رضای او هستم.

این سخن یوسف، چقدر زیبا بود، او در اوج بلا ایستاده بود و از رضای تو سخن می گفت.

جبرئیل به سخن خود ادامه داد:

خدا مرا فرستاده است تا این دعا را به تو یاد بدهم تا از این چاه نجات پیدا کنی؟

کدام دعا؟

ای یوسف! این دعا را بخوان: بار خدایا! من تو را می خوانم، هیچ خدایی جز تو نیست. تو نعمت های زیادی به من ارزانی داشتی. تو زمین و آسمان ها را آفریدی. تو خدای بزرگی هستی که بر بندگان خود کرم می کنی. از تو می خواهم تا بر محمّد و آل محمّد درود بفرستی و مرا از این گرفتاری نجات دهی.

یوسف می فهمد که محمّد و آل محمّد(ص) نزد تو خیلی عزیز هستند، پس تو را به حقّ آنان می خواند و تو هم او را از چاه نجات می دهی.

معلوم است که این دعا فقط برای یوسف نیست، هر کس که چون یوسف گرفتار شود و امیدش از همه جا قطع شود، باید این دعا را بخواند، باشد که تو او را نجات دهی.۹

چقدر گریه می کنی؟

خدایا! فرشتگانت به تو می گویند: خدایا! چرا شعیب این قدر گریه می کند؟ می ترسیم چشمان او آسیب ببیند!

مدّتی می گذرد، شعیب هم چنان گریه می کند تا این که چشم او نابینا می شود، او دیگر نمی تواند جایی را ببیند.

تو چشمانش را شفا می دهی، شعیب شکر تو را می کند و باز بنای گریه و اشک را می گذارد تا آنجا که چشمان او نابینا می شود.

و تو اکنون با او سخن

می گویی:

ای شعیب! تا به کی گریه خواهی کرد؟ اگر از ترس عذاب من این گونه اشک می ریزی، بدان که من تو را از عذاب در امان داشته ام، اگر از شوق بهشت آرام و قرار نداری، بدان که من تو را وارد بهشت خواهم نمود.

بارخدایا! تو که می دانی گریه من نه از ترس جهنّم تو است و نه برای رسیدن به بهشت تو. چه کنم، من اسیر محبّت تو شده ام و دلم بی قرار توست.

اکنون که این سخن را گفتی من هم کاری می کنم تا بهترین مرد روی زمین نزد تو بیاید و خدمت تو را بنماید.۱۰

و این گونه می شود که موسی(ع) به کنعان می آید و سال ها خدمت شعیب را می کند.

تا خدا راهی نیست

موسی(ع) به فکر فرو رفته بود، او دیده بود که بعضی ها با صدای بلند تو را می خوانند، گویا که تو در اوج آسمان ها هستی و آن ها باید فریاد بزنند تا تو صدای آن ها را بشنوی، بعضی ها هم تو را آهسته و بی صدا می خوانند و با تو سخن می گویند.

موسی(ع) می خواست بداند که باید چگونه تو را صدا بزنند، برای همین یکبار که برای مناجات به سوی تو آمد، با تو چنین گفت:

خدایا! آیا تو به بندگانت نزدیک هستی تا تو را آهسته بخوانیم یا آن که از آن ها دور هستی تا تو را با صدای بلند بخوانیم؟

ای موسی! من همنشین کسی هستم که مرا می خواند، من کنار او هستم.۱۱

خدایا! بعضی وقت ها من خجالت می کشم به یاد تو باشم، خیال می کنم که در آن حالت، خوب نیست که من یاد تو باشم، فکر می کنم در آن حالت، اگر به یاد تو باشم،

حرمت تو را نگه نداشته ام.

ای موسی! بدان که یاد من در هر لحظه، زیباست. در همه لحظات زندگی خود به یاد من باش!۱۲

آرزوی بزرگ برای چه؟

تو انسان را خلق کردی و می دانی که بزرگ ترین سرمایه انسان، روشنی قلب اوست. اگر دل او سیاه بشود، دیگر او روی سعادت را نخواهد دید و همه ارزش های او رنگ عوض خواهد کرد.

برای همین آن روز که موسی(ع) مهمان تو بود، با او چنین سخن گفتی: «ای موسی! از تو می خواهم که در دنیا، آرزوهای خیلی بزرگ نکنی که با این کار قلب تو سیاه خواهد شد و هر کس که قلب او سیاه بشود، از من دور خواهد شد».۱۳

خدایا! وقتی من این سخن را خواندم، به فکر فرو رفتم، با خود گفتم آیا همه آرزوهای بزرگ، دل آدمی را سیاه می کند؟

بعد از مدّتی فکر فهمیدم: آرزوی بزرگی که برای دنیا باشد و مرا عاشق دنیا کند، مرا از تو دور می کند و دلم را سیاه می کند.

آری، وقتی که همه چیز من، دنیا بشود، دیگر از تو دور می شوم و دنیا و زیبایی های آن، جایِ تو را در قلب من می گیرد و این خیلی خطرناک است.

خدایا! خوب می دانم، اگر در همین دنیا، آرزوهای بزرگی بکنم که رنگ و بوی آخرت دارد، مرا به تو نزدیک تر هم می کند؛

اگر آرزو کنم که مرا بهترین سربازِ امام زمان(ع) قرار بدهی!

اگر آرزو کنم که کنار آن حضرت مرا به فیض شهادت برسانی!

این آرزوها قلب مرا نورانی کرده و مرا بیشتر به تو نزدیک می کند.

چرا صورت بر خاک نهادی

تو پیامبران زیادی داری، امّا فقط یک نفر از آن ها را به عنوان «کلیم اللّه» انتخاب نمودی. آری! او کسی است که خودِ تو، مستقیم با او سخن گفتی، این افتخار بزرگی است.

اکنون تو می دانی که موسی(ع) می خواهد بداند که چرا تو

او را برای این مقام انتخاب کردی. چرا فقط او؟ برای همین، بار دیگر سخن گفتن با او را آغاز می کنی.

ای موسی! آیا می دانی که چرا من تو را برای این مقام برگزیدم؟

نه! من نمی دانم.

من به همه بندگان خود نگاه کردم، می خواستم کسی را پیدا کنم تا با او سخن بگویم، دیدم که فقط تو هستی که در موقع نماز، صورت خود را بر خاک می گذاری! تو در مقابل من، خیلی فروتنی و خشوع داری. برای همین بود که من تو را انتخاب کردم، من به چهره خاک آلوده تو نگاه می کردم که در مقابل من آن را به روی خاک می نهادی.۱۴

به دنبال بهترین عطر و گلاب!

موسی(ع) کسی است که مناجات با تو را با همه دنیا عوض نمی کند، او می داند که ارزش یک لحظه سخن گفتن با تو چقدر است، او وقتی در مقابل تو می ایستد و راز دل با تو می گوید، لذّتی را تجربه می کند که همه دنیا در مقابل آن هیچ است، پس چه شده است که او سکوت کرده است و با تو سخن نمی گوید؟

تو راز موسی(ع) را می دانی. تو به همه چیز آگاه هستی، امّا دوست داری که علّت این کار را از زبان خود موسی(ع) بشنوی. پس خطاب می کنی:

ای موسی! چرا با من سخن نمی گویی؟ چرا حرفی نمی زنی؟ چه شد آن مناجات های تو؟

خدایا! من روزه هستم و دهانم بو می دهد. من می خواهم صبر کنم تا افطار کنم و غذایی بخورم، دهانم خوشبو شود، آنگاه با تو سخن بگویم.

ای موسی! مگر خبر نداری که من بوی دهان روزه دار را بهتر از هر بویی دوست دارم. برای

من، بوی دهان روزه دار از هر عطر و گلابی خوشبوتر است.۱۵

این پیرزن چه همّت بلندی دارد!

سال هاست که قوم بنی اسرائیل در انتظار امشب بوده اند، شبی که تو آن ها را از دست فرعون نجات می دهی و آن ها به آرزوی دیرین خود می رسند.

همه آماده اند تا حرکت کنند، موسی(ع) می خواهد از تاریکی شب استفاده کند و قبل از آن که سپاه فرعون متوجّه حرکت آن ها شود، از مصر بیرون برود.

تو با موسی(ع) سخن می گویی: ای موسی! قبل از این که از مصر بروی، باید قبر یوسف را پیدا کنی و پیکر او را همراه خود ببری و آن را در بیت المقدس دفن کنی.

موسی(ع) رو به یاران خود می کند: چه کسی می داند قبر یوسف کجاست؟

هیچ کس جواب نمی دهد، بار دیگر او سخن خود را تکرار می کند، یکی می گوید: مادربزرگ پیری دارم، گمانم او می داند که قبر یوسف کجاست.

موسی(ع) نزد آن پیرزن می رود و می گوید:

مادر! آیا تو می دانی قبر یوسف کجاست؟

آری! می دانم.

خوب. آن قبر را نشان ما بده تا ما هر چه زودتر حرکت کنیم.

ای موسی! اگر قبر یوسف را می خواهی باید هر چه من می گویم قبول کنی.

موسی(ع) به فکر فرو می رود، او نمی داند این پیرزن چه می خواهد. می ترسد چیزی بخواهد که او نتواند آن را انجام بدهد، امّا تو که می دانی او چه می خواهد، تو به راز دل همه بندگان خود آگاه هستی. برای همین با موسی(ع) سخن می گویی: «ای موسی! شرط او را قبول کن».

موسی(ع) رو به پیرزن می کند و می گوید:

مادر! باشد، هر چه بگویی قبول می کنم، بگو بدانم چه می خواهی؟

می خواهم که مقام من در بهشت، همچون مقام تو و هم درجه تو

باشم.

موسی(ع) از همّت والای این پیرزن تعجّب می کند، به آن پیرزن قول می دهد که در روز قیامت، هم درجه او باشد.۱۶

* * *

اکنون همه می فهمند که تو چرا به موسی(ع) گفتی که شرط آن پیرزن را قبول کند، تو همّت بالای او را دوست داشتی، هر کس جای او بود، جوانی و ثروت دنیا را می خواست، امّا او چیزی را خواست که هیچ کس به آن فکر نمی کرد، تو می خواستی به همه بفهمانی که این گونه از تو حاجت بخواهند، حاجت های بزرگی مثل هم درجه بودن با پیامبران!

خدایا! مرا نصیحت کن

شبی از شب ها به موسی(ع) گفتی که می خواهی او را نصیحت و موعظه کنی.

موسی(ع) خیلی خوشحال شد، او دوست داشت بداند که نصیحت های تو چیست، او می خواست آن را بشنود و به دیگران هم بگوید، نصیحت های تو خیلی با ارزش هستند و اگر همه به آن عمل کنند، حتماً به خوشبختی دنیا و آخرت خواهند رسید.

و تو بار دیگر با موسی(ع) سخن می گویی:

ای موسی(ع)! من چهار نصیحت برای تو دارم:

۱ – تا زمانی که یقین نکرده ای همه گناهان تو را بخشیده ام، فکر خود را مشغول عیب ها و گناهان دیگران مکن!

۲ – تا زمانی که گنجینه های ثروت من تمام نشده است، غم روزی خود را مخور و نگران نباش!

۳ – تا زمانی که می بینی من همه کاره این دنیا هستم به کسی غیر از من دل مبند و فقط امیدت به من باشد.

۴ – تا زمانی که شیطان زنده است، از دسیسه و فریب های او ایمن مباش.۱۷

دوستان مرا حتماً بشناسید

تو با موسی(ع) این چنین سخن گفتی: «من عبادت کسی را قبول می کنم که دوستان مرا را بشناسد و حقّ آنان را ادا کند».

موسی(ع) به سخن تو فکر می کرد، او دوست داشت بداند دوستان تو چه کسانی هستند، برای همین از تو سؤال کرد:

خدایا! آیا منظور تو از دوستانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب(ع) هستند؟

آنان که نامشان را بردی، دوستان من هستند، امّا منظور من کسانی بود که به خاطر آن ها آدم و حوّا و بهشت را آفریدم.

خدایا! آنان چه کسانی هستند؟

محمّد. کسی که نامش را از نام خود گرفته ام، من محمّد هستم و او محمّد.

بار خدایا! مرا از امّت محمّد قرار

بده.

ای موسـی! اگر مقام و منزلت او و خاندان او را بشناسـی، از امّت او خواهی بود. ای موسی! هر کس آن ها را بشناسد و به حقّ آن هـا اعتراف کنـد، نزد من مقـامی بزرگ خواهـد داشت و قبـل از آن که او حاجتش را از من بخواهـد، من او را حاجت روا خواهم نمود و در گمراهی ها هدایتش خواهم نمود.۱۸

بیا ما را آشتی بده!

موسـی(ع) در فکر بـود که چقـدر خوب بود اگر او می توانست یـک سـال تمـام، روزه بگیرد و همه شب هـای آن را به نمـاز مشغول باشد.

این عبادت، آرزوی موسی(ع) بود. او می خواست تا حقّ عبادت تو را به جا آورد و فکر می کرد این طوری می تواند این کار را انجام بدهد.

تو هم که از راز دل او با خبر بودی، برای همین با او این چنین سخن گفتی:

ای موسـی! آیـا می دانی کـدام کار ثوابش از یک سال عبادت بیشتر است؟ یک سال عبادتی که روزها روزه بگیری و شب ها تا صبح نماز بخوانی.

نه! نمی دانم.

آیا تا به حال کسی را دیده ای که گناه زیادی انجام داده باشد و با من قهر کرده باشد؟

آری! من افرادی را می شناسم که با تو قهر کرده اند.

اگر تو او را با من آشتی بدهی و او را به درِ خانه من باز گردانی، بدان که این کار تو از یک سال عبادت بهتر است.۱۹

کاش مرا صدا می زد!

به موسـی(ع) دسـتور دادی تا عصای خود را بر رود نیل بزنـد، همین که او عصای خود را بر لب رود نیل زد، قـدرت تو معجزه ای کرد، آب ها کنار رفت. همه با تعجّب نگاه می کردند، موسی(ع) همراه با یاران خود به سلامت از رود نیل عبور کردند.

در همین هنگام، فرعون باسپاهش از راه رسـید، او ابتدا می ترسـید از آب عبور کند، یعنی همه سـپاه او ترسـیده بودند، بعد از لحظاتی، فرعون تصـمیم گرفت تا از آب عبور کنـد، او به سـرعت اسب خود را حرکت داد تا هر چه زودتر بتواند به آن طرف آب برسد. همه سپاه او نیز همراه

او وارد رود نیل شدند.

وقتی آخرین نفر از سپاه فرعون نیز وارد رود نیل شد، تو اراده کردی و همه آب ها به روی هم آمد، فرعون و سپاهش در دریایی از آب گرفتار شدند.

فرعون که امیدی به نجات نداشت، فریادش را بلند کرد و از موسی(ع) کمک خواست. موسی(ع) صدای او را شنید، امّا هیچ توجّهی نکرد، درست است که فرعون در حقّ موسی(ع)، پدری کرده بود، امّا اکنون نباید به او اعتنایی می کرد، فرعون سال هاست که ادّعای خدایی کرده بود و هزاران نفر بی گناه را کشته بود، موسی(ع) برای چه باید به او کمک کند؟

آری! موسی(ع) فکر می کرد که باید هر چه زودتر این دشمن خدا نابود شود، برای آخرین بار فرعون فریاد زد و از موسی(ع) کمک طلبید، امّا موسی(ع) به او نگاهی هم نکرد، بعد از لحظاتی برای همیشه صدای فرعون خاموش شد.

اکنون تو با موسی(ع) سخن می گویی: ای موسی! اگر فرعون به جای این که از تو طلب کمک می کرد، مرا صدا می زد من او را کمک می کردم! او تو را صدا زد، امّا تو هیچ توجّهی به او نکردی. آیا می دانی چرا تو جواب او را ندادی؟ علّت آن این بود که تو او را خلق نکرده بودی! اگر او مرا صدا می زد من جوابش را داده و او را نجات می دادم، آخر من او را خلق کرده بودم![۲۰]

موسی(ع) به فکر فرو رفت، به راستی تو چه خدای مهربانی هستی؟ تو هرگز دل فرعونی که سال های سال، ادّعای خدایی کرده است را نمی شکستی! اگر او تو را صدا می زد، کمکش می کردی و نجاتش می دادی، تو خدا هستی و

بندگانت را دوست داری.

افسوس که از تو برای ما کم گفته اند، نه، برای ما از تو زیاد گفته اند، البّته از غضب و خشم تو!!

چرا ما از مهربانی تو، کمتر می دانیم؟

سلام بر پادشاهان بهشت!

شبی از شب ها، موسی(ع) مهمان تو بود، او آمده بود تا از رحمت تو بهره مند شود، او بر روی کوه طور ایستاده بود و با تو سخن می گفت. صدای تو به گوشش رسید:

ای موسی! من بندگانی دارم که آنان را پادشاهان بهشت قرار خواهم داد.

بار خدایا! من دوست دارم بدانم آنان چه کسانی هستند که به بهشت می روند و در آنجا بر اهل بهشت، حکومت می کنند؟

آنان کسانی هستند که در دنیا، دل های بندگان مؤمن مرا شاد می کنند.

آن شب، موسی(ع) فهمید که شاد کردن دل اهل ایمان، چقدر نزد تو ارزش دارد که پاداشی به این بزرگی به کسانی می دهی که همواره شادی و نشاط را به دیگران هدیه می کنند.۲۱

وقتی فرشته برای گدایی می آید

تو هیچ گاه امید کسی را ناامید نمی کنی و گدای درگاه خود را دست خالی بر نمی گردانی. برای همین دوست داری که بندگان تو هم هیچ گاه گدایی را ناامید نکنند.

هر کس که در این دنیا به ثروت و مالی رسیده است، به برکت و عنایت تو بوده است. تو بندگانت را امتحان می کنی، می خواهی بدانی آیا آن ها به فکر دیگران هستند یا نه؟

تو به موسی(ع) چنین گفتی: ای موسی! به بندگان من بگو که هیچ گاه گدایی را از در خانه خود ناامید برنگردانند، چرا که گاهی من فرشته ای از فرشتگانم را به شکل انسانی در می آورم و او را به در خانه بندگانم می فرستم تا ببینم آن ها چگونه رفتار خواهند نمود. این امتحانی برای آن هاست. من می خواهم بدانم آیا آن ها آن گدا را ناامید خواهند کرد یا نه؟۲۲

یادآور خوبی های من باش

تو از موسی(ع) خواستی تا تو را دوست بدارد و کاری کند که مردم هم تو را دوست داشته باشند.

وقتی موسی(ع) این سخن تو را شنید به فکر فرو رفت. محبّت به تو در قلب موسی(ع) موج می زد، او هیچ چیز و هیچ کس را به اندازه تو دوست نداشت، امّا او نمی دانست چه کار کند که مردم تو را بیشتر دوست داشته باشند.

او باید راه حلّی پیدا می کرد، امّا هر چه فکر کرد چیزی به ذهنش نرسید. سرانجام تصمیم گرفت از تو کمک بخواهد:

خدایا! من چه کنم که بندگانت تو را دوست داشته باشند؟ چگونه می توانم قلب آن ها را با محبّت تو آشنا کنم؟

ای موسی! من نعمت های زیادی به بندگانم داده ام، تو کاری کن که آنان به یاد نعمت های من بیافتند،

ای موسی! خوبی های مرا برای آن ها بگو. نعمت های مرا برای آن ها بگو، آن وقت خواهی دید که آن ها چگونه مرا دوست خواهند داشت.۲۳

هنوز خیلی کار داری!

موسی(ع) به سوی قوم خود می رود، او تورات را همراه خود دارد، او باید مأموریّت بزرگ خویش را آغاز کند، اکنون که تو با او سخن گفته ای او «کلیم اللّه» شده است باید بیشتر به هدایت مردم اندیشه کند.

همه مردم جمع شده اند و منتظر هستند تا او با آنان سخن بگوید، منبری برای او آماده کرده اند، او بر بالای منبر می رود و برای مردم سخن می گوید.

این صدای موسی(ع) است: «ای مردم! خدا با من سخن گفت و تورات را بر من نازل کرد».

و تو از دل او خبر داری، می دانی الآن او به چه فکر می کند، یک لحظه فکری به ذهن او می رسد، او با خود می گوید: علم و دانش من از همه بیشتر است.

آری! او می بیند که تو تورات را بر او نازل کردی، تورات، کتاب آسمانی توست، سخنان تو در آن نوشته شده است، حتماً کسی بهتر از او در دنیا نیست.

موسی(ع) در همین فکر است که تو جبرئیل را خبر می کنی و به او می گویی: ای جبرئیل! خودت را به موسی برسان و به او بگو که باید نزد خضر برود و شاگردی او را بنماید، زیرا علم و دانش خضر از او بیشتر است.۲۴

و این گونه می شود که موسی(ع) به جستجوی خضر(ع) پرداخت، او راه طولانی رفت تا توانست به خضر(ع) برسد. خضر(ع) از او خواست تا با هم به کشتی سوار شوند و به سفری دور و دراز بروند، موسی(ع) در این سفر، خیلی چیزها از خضر(ع)

یاد گرفت و فهمید که علم و دانش خضر(ع) از او خیلی بیشتر است.

چرا دیگر باران نمی آید

امسال باران نیامده است و قحطی همه جا را فرا گرفته است، مردم نزد موسی(ع) می آیند و از او می خواهند فکری بکند.

موسی(ع) هم به آنان دستور می دهد تا فردا همه در بیابان جمع بشوند تا برای آمدن باران، دعا کنند و تو را صدا بزنند.

صبح زود همه مردم از خانه هایشان بیرون می آیند و به سوی بیابان می روند، موسی(ع) دست خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید: بار خدایا! باران رحمتت را بر ما نازل کن!

همه مردم نیز آمین می گویند، موسی(ع) منتظر است تا تو این دعا را مستجاب کنی.

امّا تو به موسی(ع) چنین می گویی:

ای موسی! من دعای شما را مستجاب نخواهم کرد.

برای چه؟

در میان شما کسی است که بر گناهی اصرار دارد، تا او در میان شما باشد من دعای شما را اجابت نمی کنم.

بار خدایا! آن شخص کیست؟ او را به من معرّفی کن تا او را از جمع خود بیرون کنیم.

نه! من این کار را نمی کنم.

اکنون موسی(ع) رو به مردم می کند و از آن ها می خواهد تا همگی توبه کنند. اگر همه توبه کنند آن شخص گنهکار هم توبه خواهد نمود و آن وقت، رحمت تو نازل خواهد شد.

همه مردم به درگاه تو توبه کردند و بعد از لحظاتی، این باران رحمت تو بود که دشت های تشنه را سیراب می کرد.۲۵

تو چطور به اینجا آمدی؟

موسی(ع) به اوج آسمان ها نگریست، نگاهش از آسمان ها گذشت، مردی را دید که در زیر سایه عرش خدا جای دارد، موسی(ع) تعجّب کرد، او می خواست بداند که این مرد چه کرده است که شایسته این مقام شده است. شاید او، پیامبری از پیامبران تو باشد، شاید

هم...

موسی(ع) بـا خود گفت که بهتر است از خود تو بپرسـد که آن مرد کیست و چه کـاری انجام داده است که روح او این قـدر اوج گرفته و زیر سایه عرش تو جای گرفته است.

بار خدایا! آن مرد کیست که به این مقام رسیده است؟

او کسی است که به پدر و مادر خود نیکی نموده و در دنیا هرگز، سخن چینی نکرده است.

و آن لحظه بود که موسی(ع) به فکر فرو رفت، چه کسی فکر می کرد که نیکی به پدر ومادر و ترک سخن چینی این قدر نزد تو ارزش داشته باشد؟۲۶

سه نصیحت آسمانی

آن شب موسـی(ع) مهمان تو بود، آنجا کوه طور بود، نور مهتاب همه جا را روشن کرده بود، نسـیم می وزید، موسی(ع) به تو چنین گفت:

خدایا! مرا نصیحتی بنما.

ای موسی! من خدای تو هستم و امشب سه نصیحت برای تو دارم.

من سراپا گوش هستم.

نصیحت اوّل این که به مادر خود مهربانی و نیکی کنی.

چشم. نصیحت دوم تو چیست؟

آن که به مادر خود مهربان باشی و به او نیکی نمایی.

چشم. نصیحت سوم تو چیست؟

آن که به پدر خود نیکی کنی و با او مهربان باشی.

آن شب موسـی(ع) فهمیـد که بایـد به مادر خود دو برابر پـدر خود نیکی نماید، آری! تو می دانی که مادر برای بزرگ کردن فرزندش چه زحماتی می کشد که پدر اصلاً از آن ها خبر ندارد.۲۷

تو گنهکاران را بشارت بده!

تو می خواستی تا با داوود(ع) سخن بگویی، می خواستی او پیام مهمّی را به مردم برساند، برای همین به داوود(ع) چنین گفتی:

ای داوود! از تو می خواهم تا به بندگان گنهکار من بشارت بدهی و بندگان خوب مرا بیم دهی.

بارخدایا! چگونه گنهکاران را بشارت دهم و خوبان را بترسانم؟

به گنهکاران بشارت بده، زیرا من توبه آن ها را قبول می کنم و از گناهانشان می گذرم و بندگان خوبم را بیم بده و بترسان، مبادا آن ها به کارهای خوب خود مغرور بشوند.۲۸

چرا به بالای کوه رفتی؟

تو از همه پیامبرانت خواستی تا به سفر حج بروند و اعمال حج انجام بدهند، تو کعبه را خانه خودت قرار دادی و آن را عزیز و بزرگ شمردی.

و آن روز نوبت داوود(ع) بود که به طواف این خانه بیاید. او به عشق دیدار خانه تو حرکت کرد، طواف خانه تو را انجام داد و سپس به سرزمین عرفات رفت. روز عرفه بود، او نگاهی به صحرای عرفات کرد، آنجا خیلی شلوغ بود و همه مشغول دعا بودند. داوود(ع) به دنبال جای خلوتی می گشت. در آن طرف، کوهی را دید، تصمیم گرفت تا از آن کوه بالا رود و بر بلندی آن کوه بایستد و تو را بخواند.

او از آن کوه بالا رفت و در آنجا تو را خواند و با تو مناجات کرد. وقتی دعای او تمام شد، تو جبرئیل را نزد او فرستادی تا پیام تو را به او برساند. پیام تو این بود: «ای داوود! چرا به بالای کوه رفتی و با من مناجات کردی؟ آیا می ترسیدی که اگر در پایین کوه باشی من صدای تو را نشنوم؟».

و بعد

به جبرئیل گفتی تا صخره ای در عمق دریای سرخ را به او نشان بدهد، در آنجا صخره ای بزرگ بود، زیر آن صخره، کرمی کوچک زندگی می کرد، جبرئیل به داوود(ع) چنین گفت: ای داوود! خدا می گوید: «من صدای این کرم را در زیر این صخره و در ته دریا می شنوم. من صدای همه کسانی که مرا بخوانند را می شنوم».۲۹

تو هم باید کار کنی!

ای داوود! آیا می خواهی بهترین بنده من باشی؟

آری! این آرزوی من است.

همه کردار و رفتار تو خوب است. اگر می خواهی بهترین بنده من باشی، باید یک تغییر در زندگی خود بدهی.

چه تغییری؟

تو از بیت المال حقوق می گیری. اگر می خواهی بهترین بنده من باشی، باید خودت کار کنی و مزد بگیری و با آن زندگیت را اداره کنی.

وقتی داوود(ع) این سخن تو را شنید گریه کرد، او دلش می خواست تا مثل بقیه مردم کار کند و از دسترنج خویش روزی بخورد، امّا دیگر سن و سالی از او گذشته است، آیا او خواهد توانست حرفه ای را یاد بگیرد و با آن کار کند؟

تو می دانستی که داوود(ع) واقعاً می خواهد کار کند، قدرت خود را به نمایش گذاشتی، کاری کردی که آهن در دست داوود(ع) مانند موم نرم شود.

از آن روز به بعد، داوود(ع) ساعت های زیادی می نشست و آهن به دست می گرفت و زره درست می کرد و آن را می فروخت. او ۳۶۰ زره ساخت و با پول آن از بیت المال بی نیاز شد. آن روز بود که داوود(ع) بهترین بنده تو شد.۳۰

آری! تو دوست داری تا بندگان خوبت از دسترنج خویش روزی بخورند، نه از بیت المال!

چرا راه را گم کرده ای؟

آن مرد به خلوت کوهی پناه آورده بود و روزها روزه می گرفت و شب ها هم دعا می خواند. او هزاران بار تو را صدا زد تا شاید صدایش را بشنوی و حاجتش را روا کنی.

آن روز، چهلمین روزی بود که او در آن کوه بود، او فکر می کرد که دیگر تو حاجت او را می دهی. غروب آن روز هم فرا رسید و او به خواسته خود نرسید.

او

دیگر طاقت نیاورد، به سوی شهر بازگشت. وقتی دوستانش او را دیدند از علّت ناراحتی او سؤال کردند. او ماجرا را گفت، آن ها به او گفتند: خوب است نزد عیسی(ع) بروی و از او علّت این ماجرا را سؤال کنی.

او نزد عیسی(ع) آمد و جریان خود را تعریف کرد، عیسی(ع) تعجّب کرد که چرا تو حاجت این بنده خود را نداده ای؟ او می خواست راز کار تو را بداند.

و تو با عیسی(ع) چنین گفتی:

ای عیسی! اگر او تا آخر عمر هم دعا می کرد من دعای او را مستجاب نمی کردم!

برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

او می خواست من صدایش را بشنوم باید از دری می آمد که من آن را معرّفی کرده ام. من تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده ام، او به تو اعتقادی ندارد، چگونه می شود که من دعای او را مستجاب کنم در حالی که می دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟۳۱

* * *

آری! این یک قانون توست، اگر می خواهم تو صدایم را بشنوی، باید قلب من به نماینده تو اعتقاد داشته باشد. کسی که امامِ زمان خود را نشناسد، بیگانه درگاه توست، هر چقدر تو را صدا بزند، جوابش را نمی دهی، او باید «بابُ اللّه» را پیدا کند، باید از دروازه رحمت خدا وارد شود.

چه شد که اینجا گلستان شد؟

امروز عیسی(ع) می خواهد به قبرستان برود، تو دوست داری که بندگان تو به قبرستان بروند. در قبرستان است که بندگان تو به فکر فرو می روند و مرگ را باور می کنند. آن ها می فهمند که سرانجام روزی نوبت آن ها هم می رسد و در خانه قبر منزل خواهند کرد.

عیسی(ع) در قبرستان قدم

می زنـد، برای اهـل ایمان از تو طلب رحمت می کنـد. او وقتی از کنار یک قبر عبور می کنـد، متوجّه می شود که صاحب این قبر، به عذاب گرفتار است، او پیامبر توست، چیزهایی را می بیند که دیگران نمی بینند.

یک سال می گذرد، عیسی(ع) بار دیگر گذرش به همان قبرستان می افتد، از کنار همان قبر عبور می کند که می بیند صاحب آن، در ناز و نعمت توست. تعجّب می کند، اکنون با تو سخن می گوید:

خدایا! سال قبل که به اینجا آمدم، صاحب این قبر در عذاب بود، چه شد که امروز مهمان نعمت و رحمتِ توست؟

ای عیسـی! صاحب این قبر، پسـری دارد. او دو کار نیکی انجام داد و من به خاطر آن کار خوب پسر، عذاب را از پدر برداشتم و او را مهمان رحمت خود کردم.

آن دو کار نیک چه بود که آن پسر انجام داد؟

راهی که مردم از آن عبور می کردند را اصلاح کرد و سرپرستی یتیمی را به عهده گرفت.۳۲

افسوس که خوابم برد!

هر شب این موقـع که می شـود این بنـده تو از خواب برمی خیزد، وضو می گیرد و به نمـاز می ایسـتد. او در خلوت شب بـا تو انس می گیرد، دعا می خواند، اشک می ریزد.

هیچ کس نمی داند که او چه لذّتی از این نماز شب خود می برد، وقتی که او دست های خود را به سوی آسـمان بلند می کند و با تمام وجود تو را می خواند، آرامش همه دنیا، مهمان قلب او می شود، او دیگر تو را دارد، کسی که تو را دارد غم ندارد.

امّـا امشب خـبری از این بنـده خوب تو نیست، امشب او خواب می مانـد، وقت نمـاز شب می گـذرد، دیگر سپیـده صـبح طلوع کرده است که او

بیدار شده است.

او تـا شب نـاراحت است که چرا سـعادت گفتگو و مناجـات بـا تو را از دست داده است، او نمی دانـد که تو کـاری کردی که خواب بماند. کاش او سخن تو را می شنید، کاش او می دانست که خواب ماندن او، رحمتی از جانب تو بود.

اگر این بنده تو خواب نمی ماند، دیگر غرور او را فرا می گرفت، خیال می کرد که کسـی شده است و این غرور برای او آفت بزرگی بود. تو بنده خود را دوست داشتی و نمی خواستی او دچار غرور بشود، برای همین کاری کردی که او خواب بماند.۳۳

فقط به خاطر خدا آمدم

تـو نگـاهی به زمین می کنی، می بینی که در گوشه ای از این زمین پهنـاور، فردی درِ یـک خـانه ایسـتاده است. تو می دانی او برای دیـدن دوست خود به آنجـا آمـده است، او فقط به خاطر تو می خواهـد حالی از دوست خود بپرسـد و دیـداری با او تازه کند.

اکنون تو یکی از فرشتگان خود را می طلبی و از او می خواهی هر چه زودتر، به زمین برود، فرشتگان می توانند به شکل انسان ها در بیایند، او باید به شکل انسانی شود و به درِ آن خانه برود و از طرف تو با آن فرد سخن بگوید:

ای مرد! اینجا چه می کنی؟

اینجا خانه دوست من است. آمدم او را ببینم.

برای چه این کار را می کنی؟

فقط به خاطر خدا.

یعنی واقعاً تو این کار را فقط به خاطر خدا انجام می دهی؟

آری! این دوست من نه مقامی دارد، نه پول زیادی! من فقط به خاطر خدا به دیدن او آمده ام.

خوشا به حال تو! بدان که خدا مرا فرستاده است تا تو را بشارت

بدهم.

یعنی تو بشارتی از طرف خدا برای من آورده ای.

بله! خدا بهشت را به تو ارزانی داشت و چنین فرمود: «هر کس به دیدار مؤمنی برود، بداند که به دیدار آن مؤمن نرفته است، بلکه او به دیدارِ من آمده است و من بهشت را، پاداش این کار او قرار می دهم».۳۴

* * *

من در تعجّب از سخن تو هستم، وقتی تو می بینی که به دیدار مؤمنی می روم و این کار را فقط به خاطر تو انجام می دهم، به این کار من ارزش زیادی می دهی، آخر چگونه ممکن است که تو دیدار مؤمنی را مانند دیدار خودت می دانی، تو چقدر دوست داری که بندگان تو با هم مهربان باشند.

ای کاش بندگان تو با این سخن تو آشنا بودند، آن وقت در جمع آنان، همواره محبّت و صمیمیّت موج می زد و هیچ گاه کسی از کمبود محبّت رنج نمی کشید!

افسوس و صد افسوس که بندگان تو خیال می کنند باید حتماً به مکّه بروند و دور کعبه طواف کنند تا بتوانند بگویند به دیدار خدا رفته ایم. کاش آن ها می دانستند که دیدار یک همسایه مؤمن، همان دیدار توست، چرا که تو در قلب بندگان خوبت جای داری!

چه کنم، چه بگویم که با چشم خود دیده ام که بنده ای از بندگان تو به سفر مکّه می رود، در حالی که یک سال است مادر خود را ندیده است!!

چقدر کودکان را دوست داری؟

موسی(ع) مهمان تو بود و از تو این سؤال را کرد:

خدایا! یکی از اعمالی را که خیلی دوست داری، برایم ذکر کن!

ای موسی! سعی کن کودکان را دوست داشته باشی. بدان که من خیلی دوست دارم بندگانم، کودکان

را دوست داشته باشند، زیرا من آنان را بر توحید خود خلق کرده ام، ای موسی! هر کودکی در روزگار کودکی از دنیا برود، جای او در بهشتِ رحمت من خواهد بود.۳۵

آن روز موسی(ع) دانست که محبّت کردن به کودکان را تو چقدر دوست داری، آری! همه کودکان با فطرت خویش، تو را می شناسند و برای همین است که این قدر به دل می نشینند.

کلیدهای طلایی را نمی خواهم!

تو محمّد(ص) را خیلی دوست داری، او آخرین پیامبر توست، او همه زیبایی ها را در وجود خود جای داده است، او راز خلقت انسان است، آن روز که فرشتگانت به خلقت آدم(ع) اعتراض کردند، نمی دانستند که روزی، محمّد(ص) پا به عرصه گیتی می نهد و آن ها می توانند در وجودش، همه خوبی ها را ببینند.

تو می دانی که محمّد(ص) چند روزی است گرسنه است، او غذای خود را به دیگران می دهد، دشمنان، مسلمانان را در شرایط سخت اقتصادی قرار داده اند، آن ها فکر می کنند که با این کار می توانند جلو رشد اسلام را بگیرند.

و اکنون تو دو فرشته را فرا می خوانی؛ یکی از آن ها جبرئیل است و دیگری فرشته ای است که خزانه دار همه ثروت های دنیاست. تو به آن ها مأموریّت می دهی تا نزد محمّد(ص) بروند و پیام تو را به او برسانند.

این دو فرشته به زمین می آیند، جبرئیل بارها و بارها به زمین آمده است، امّا آن فرشته، هرگز به زمین سفر نکرده است. اکنون آن ها نزد آخرین پیامبر تو، محمّد(ص) هستند. سلام می کنند و با مهربانی جواب می شنوند.

فرشته خزانه دار چنین می گوید: ای سرور ما! خدا به تو سلام می رساند و می گوید: «این ها، کلید همه ثروت دنیاست. انتخاب با خودت است، تو پیامبر من هستی، کدام را انتخاب می کنی:

آیا می خواهی مانند پادشاهان زندگی کنی یا مانند بندگان؟».

اکنون فرشته سکوت می کند تا جواب این سؤال را بشنود، به راستی پیامبر تو چه جواب خواهد داد.

محمّد(ص) نگاهی به جبرئیل می کند و از او مشورت می خواهد، جبرئیل نظر خود را این گونه بیان می کند: «ای محمّد! زندگی همراه با فروتنی را انتخاب کن».

اینجاست که محمّد(ص) به آن فرشته می گوید: «من دوست دارم همانند بندگان زندگی کنم».۳۶

* * *

من در تعجّب از این رفتار پیامبر هستم، او که خود عقل کل بود، باز هم با جبرئیل مشورت کرد، چرا که هر کس که مشورت کند ضرر نمی کند، امّا افسوس که من این گونه آموخته ام که به جای مشورت در انجام امور مهمّ زندگی خود، کار دیگر بکنم و آن را جزء دین بشمارم! چرا من به جای مشورت گرفتن به استخاره روی آورده ام؟ در کجا آمده است که پیامبر با قرآن یا تسبیح، استخاره گرفته باشد؟

بگو بدانم تو چه کاره ای؟

عدّه ای از مسلمانان در مسجد نشسته اند، آن ها با یکدیگر سخن می گویند. یکی از آن ها خیلی به خود مغرور شده است، او خیال می کند خودش به تنهایی توانسته، بنده خوبی باشد و دور گناه نرود.

تو صدای او را می شنوی، او برای دیگران از بدی و زشتی گناهان سخن می گوید: «ای دوستان من! مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد، مبادا فریب وسوسه های او را بخورید. اگر گناهان انسان زیاد بشود از رحمت خدا بی بهره می ماند و دیگر خدا او را نمی بخشد. من یک نفر را می شناسم که از بس گناه کرده است، خدا دیگر او را نمی بخشد، من حاضر هستم قسم بخورم که هرگز خدا او را عفو نخواهد

کرد».

تو این کلام او را می شنوی و می دانی از چه کسی سخن می گوید و منظور او کدام بنده توست. تو اکنون از این سخن به خشم می آیی. او چه کاره است که بگوید تو چه کسی را ببخشی و چه کسی را نبخشی؟

تو همان لحظه اراده می کنی و تمام گناهان آن گناهکار را به یک چشم بر هم زدن می بخشی و گوینده این سخن را از درگاه خود می رانی و هیچ کدام از کارهای خوب او را قبول نمی کنی، باشد که دیگر کسی برای رحمت و مهربانی تو، اندازه ای مشخص نکند، مهربانی تو هیچ اندازه ای ندارد!۳۷

چگونه بنده شکرگزاری باشم؟

ای موسی! از تو می خواهم که شکر نعمت های مرا به جا آوری!

بارخدایا! من همواره شکر نعمت های تو را نموده ام.

از تو می خواهم که حقّ شکر مرا ادا کنی و شکرگزاری را به نهایت آن برسانی.

خدایا! من چگونه می توانم چنین کاری بکنم؟ تو نعمت های زیادی به من داده ای. من هرگز نمی توانم شکر همه این نعمت ها را انجام بدهم، من حتّی نمی توانم نعمت هایی را که به من داده ای بشمارم تا چه رسد که بخواهم شکر همه آن نعمت ها را به جا آورم. خدایا! اگر من شکر همه نعمت های تو را هم به جا آورم، می دانم که این شکر کردن من، فقط با توفیقِ تو بوده است، این شکر کردن، خودش نعمت دیگری از طرف توست، من باید این نعمت را هم شکر کنم.

ای موسی! تو حقّ شکر مرا ادا کردی و شکرگزاری را به نهایت آن رساندی!

چگونه؟

وقتی که تو اعتراف کردی که شکر کردن تو هم نعمتی از نعمت های من است، دیگر حقّ شکرگزاری را

ادا کرده ای.۳۸

* * *

خدایا! من دوست دارم، همیشه به یاد نعمت هایی که تو به من داده ای باشم، تو کمکم کن که بنده شکرگزاری باشم. کمکم کن که دیگر هرگز به نداشته هـایم فکر نکنم! کـاری کن که من همیشه به داشـته هـایم فکر کنم، به نعمت هایی که تو به من داده ای، اندیشه کنم.

من می دانم وقتی به نعمت هـایی که تو به من داده ای فکر کنم به طور ناخودآگـاه، نعمت هـای دیگر را به سوی خود جـذب می کنم. آری! ذهن من وقتی همواره به زیبایی ها بیاندیشد، زیبایی ها را به سوی خود جذب می کند.

من فقط تو را دارم و بس!

روز قیامت فرا می رسـد، همه مردم برای حسابرسـی جمع شـده انـد، تشـنگی بیـداد می کند، تو مؤنان را به سوی حوض کوثر دعوت می کنی و آنان از آب گوارا می نوشند و سپس به سوی بهشت روانه می شوند.

در این میان، گنهکاری منتظر است تا به سـزای عمل خود برسـد، او در دنیا گناهان زیادی انجام داده است، او می فهمـد که به زودی به سـوی جهنّم خواهـد رفت، برای همین دست به دعـا برمی دارد و چنین می گویـد: خـدایا! چگونه من در آتش جهنّم بسوزم حال آن که من در دنیا فقط تو را می پرستیدم و هرگز غیر تو را عبادت نکردم. تو صدای او را می شـنوی، می دانی که او راست می گویـد، درست است او در دنیـا فریب شـیطان را خورده است و گناهـانی انجـام داده است، امّا هرگز به تو شـرك نورزیـده است، برای همین تو بـا فرشـتگانت چنین سـخن می گویی: ای فرشـتگان! من کسـانی که به یکتایی من اقرار کننـد را خیلی دوست دارم و بر من لازم است که آنان را از آتش جهنّم نجات بدهم، این

بنده مرا به بهشت ببرید!۳۹

تو به دنبال خوبی ها بودی؟

امشب، شب جمعه است و تو آن فرشته را صدا می زنی و از او می خواهی تا به آسمان دنیا سفر کند و مأموریّت خود را انجام بدهد.

آن فرشته، ملکوت تو را پشت سر می گذارد، از آسمان ها می گذرد و به آسمان دنیا می رسد. او تا صبح باید این پیام تو را ندا دهد. او شب های دیگرِ هفته، وقت سحر به آنجا می آید، امّا شب های جمعه باید از اوّلین لحظات شب در آنجا باشد.

نگاه او به غروب سرخ خورشید است، دیگر لحظاتی تا پایان روز باقی نمانده است، خورشید در افق پنهان می شود و صدای این فرشته تمام آسمان را می گیرد. او فرستاده توست و از جانب تو چنین می گوید، پیام تو برای بندگانت این است:

آیا کسی هست حاجتی داشته باشد و از من بخواهد تا حاجت او را برآورده کنم؟

آیا کسی هست که از گناهش توبه کند تا من توبه او را بپذیرم؟

ای کسانی که به دنبال خوبی ها هستید بشتابید که رحمت من، پذیرای شماست.۴۰

زیباتر از تو هرگز ندیده ام

تو انسان را آفریده ای و به او عقل داده ای تا بتواند با کمک آن، راه درست را از راه نادرست، تشخیص دهد.

من نمی دانستم که تو عقل را قبل از خلقت انسان آفریده ای، تا این که سخن پیامبرت را شنیدم. او برای من چنین گفت که تو وقتی عقل را آفریدی با او سخن گفتی.

تو با عقل این چنین سخن گفتی:

به عزّت و جلال خودم، سوگند که تو عزیزترین موجودی هستی که من تاکنون آن را آفریده ام!

هیچ آفریده ای به زیبایی و کمال تو نمی رسد!

بندگان من فقط به کمک تو می توانند مرا شناخته و یکتاپرست شوند.

آنان به خاطر

تو به سوی عبادت و اطاعت من رو خواهند آورد.

هر کس از گناه و زشتی دوری کند، از تو کمک گرفته است...۴۱

دیگر به دنبال ماهی نگردید!

در آن طرف دنیا، پادشاهی بر کشوری حکومت می کند، او تو را به خدایی قبول ندارد، کافر و بی دین است. روزی از روزها او بیمار می شود، پزشکان دور او جمع می شوند و دستور می دهند تا ماهی مخصوصی صید شود و او از آن بخورد.

امّا حالا که وقت صید ماهی نیست، آن ماهی در دلِ دریا زندگی می کند. آیا پادشاه شفا خواهد گرفت؟

مأموران به سوی دریا می روند تا شاید بتوانند آن ماهی را صید کنند و تو فرشته ای را می فرستی تا آن ماهی را از دل دریا به سمت ساحل بفرستد.

بعد از مدّتی، مأموران با دست پُر به قصر برمی گردند و پادشاه خیلی خوشحال می شود.

چند ماه می گذرد، یکی از بندگان خوب تو نیز به همان بیماری مبتلا می شود، او می داند که شفای او در خوردن آن ماهی است. او خوشحال است الآن موقع صید آن ماهی است، او چند نفر از دوستان خود را به سوی ساحل می فرستد تا آن ماهی را برای او صید کنند، امّا تو فرشته ای را می فرستی تا آن ماهی ها را از ساحل دور کند. دوستانِ آن مؤمن، هر چه تلاش می کنند نمی توانند آن ماهی را صید کنند و ناامید برمی گردند.

اکنون فرشتگان از این کار شگفت زده می شوند، آن ها با خود می گویند: این چه کاری بود که خدا کرد؟ آن کافر را یاری نمود و آن گونه او را به خواسته اش رساند، امّا وقتی نوبت به بنده مؤمنش رسید، نه تنها او را یاری نکرد، بلکه بلای او را

شدّت بخشید.

و تو این سخن را می شنوی، دیگر باید برای آن ها توضیح بدهی تا همه به راز کار تو پی ببرند. سخن تو چنین است:

من خدای مهربان هستم و هرگز به بندگان خود ستم نمی کنم، شما دیدید که من چگونه برای آن کافر، شکار ماهی را آسان نمودم، امّا علّت آن را نمی دانید. آن کافر در این دنیا کار خوب و نیکی انجام داده بود، درست است او کافر است، امّا من هیچ کار خوبی را بدون مزد نمی گذارم، من خواستم تا کار خوب او را در همین دنیا پاداش بدهم. او در روز قیامت به خاطر کفرش به عذاب گرفتار خواهد شد.

شما آن بنده مؤ□ن دیدید که من چگونه مانع شدم تا ماهی را صید کند بدانید که آن بنده خوب من در این دنیا، گناه بزرگی انجام داده بود، من می خواستم تا با بلایی که در این دنیا می بیند، آن گناه او را ببخشم. من می خواستم تا سختی هایی که او به خاطر آن بیماری می کشد، کفّاره آن گناهش باشد. اکنون اگر پرونده اعمال آن بنده مؤ□ن مرا نگاه کنید، هیچ گناهی در آن نمی بینید. او هرگز در روز قیامت به عذاب گرفتار نخواهد شد، زیرا من گناه او را با آن بلایی که به او رساندم، بخشیدم. او در روز قیامت در بهشت مهمان من خواهد بود.۴۲

پایان.

منابع تحقیق

۱ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی (ت ۶۲۰ ه)، تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الأُسوه ، الطبعه الأُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۲ . الاختصاص ، المنسوب إلی أبی عبد اللّه محمّد بن

محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۱۴ ه .

۳ . الاستذكار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر يوسف بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد البرّ القرطبى (ت ۳۶۸ ه) ، القاهره : ۱۹۷۱ م .

۴ . إعانه الطالبين، البكرى الدمياطى (ت ۱۳۱۰ ه)، بيروت: دار الفكر للطباعه والنشر، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۸ ه .

۵ . أعلام الدين فى صفات المؤمنين ، الحسن بن محمّد الديلمى (ت ۷۱۱ ه) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت .

۶ . أعيان الشيعه ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينى العاملى الشقرائى (ت ۱۳۷۱ ه) ، إعداد: السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعه الخامسه، ۱۴۰۳ ه .

۷ . أمالى المفيد ، أبو عبد اللّه محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ ه) ، تحقيق: حسين اُستاد ولى وعلى أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۴ ه .

۸ . الأمالى، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : دار الثقافه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۴ ه .

۹ . الأمالى ، محمّد بن على بن بابويه القمّى (الشيخ الصدوق) (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : مؤسّسه البعثه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۷ ه .

۱۰ . أمل الآمل ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملى (ت ۱۱۰۴ ه)

، تحقیق: السیّد أحمد الحسینی ، بغداد : مکتبه الأُندلس .

١١ . الأنساب ، عبد الکریم بن محمّد السمعانی (ت ٥٦٢ ه) ، تحقیق : عبد اللّه عمر البارودی ، بیروت : دار الجنان .

١٢ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمّد بن محمّد تقی المجلسی (ت ١١١٠ ه) ، طهران : دار الکتب الإسلامیه ، الطبعه الأُولی ، ١٣٨٦ ه .

١٣ . تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبی (ت ٧٤٨ ه) ، تحقیق : عمر عبد السلام تدمری ، بیروت : دار الکتاب العربی ، الطبعه الأُولی، ١٤٠٩ ه .

١٤ . تاریخ بغداد أو مدینه السلام ، أبو بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی (ت ٤٦٣ ه) ، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطاء ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، الطبعه الأُولی .

١٥ . تاریخ مدینه دمشق ، علی بن الحسن بن عساکر الدمشقی (ت ٥٧١ ه) ، تحقیق : علی شیری ، ١٤١٥ ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع .

١٦ . التحصین ، علی بن طاووس الحلّی (ت ٦٦٤ ه) ، قمّ : دار الکتاب ، ١٤١٣ ه .

١٧ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علی الحرّانی المعروف بابن شعبه (ت ٣٨١ ه)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الثانیه، ١٤٠٤ ه .

١٨ . تحفه الأحوذی، المبارکفوری (ت ١٢٨٢ ه)، بیروت : دار الکتب العلمیه، الطبعه الأُولی، ١٤١٠ ه .

١٩ . تفسیر الثعالبی (الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن)، عبد الرحمن بن محمّد الثعالبی

المالكی (ت ۷۸۶ ه)، تحقيق: علی محمّد معوض، بیروت: دار إحياء التراث العربی، الطبعه الأُولی، ۱۴۱۸ ه .

۲۰ . تفسير السلمی، السلمی (ت ۴۱۲ ه)، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعه الأُولی، ۱۴۲۱ ه .

۲۱ . تفسير السمرقندی، أبو الليث السمرقندی (ت ۳۸۳ ه)، تحقيق: محمود مطرجی، بيروت: دار الفكر.

۲۲ . تفسير العيّاشی، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعيّاشی (ت ۳۲۰ ه)، تحقيق : السيّد هاشم الرسولی المحلّاتی ، طهران : المكتبه العلميّه ، الطبعه الأُولی ، ۱۳۸۰ ه .

۲۳ . تفسير القرطبی (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الأنصاری القرطبی (ت ۶۷۱ ه) ، تحقيق : محمّد عبد الرحمن المرعشلی ، بيروت : دار إحياء التراث العربی ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۵ ه .

۲۴ . تفسير القمّی، علی بن إبراهيم القمّی، (ت ۳۲۹ ه)، تحقيق: السيّد طيّب الموسوی الجزائری، قمّ : منشورات مكتبه الهدی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۴ ه .

۲۵ . التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازی) ، أبو عبد اللّه محمّد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازی (ت ۶۰۴ ه) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الأُولی ، ۱۴۱۰ ه .

۲۶ . تفسير نور الثقلين ، عبد علیّ بن جمعه العروسی الحويزی (ت ۱۱۱۲ ه) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولی المحلّاتی ، قمّ : مؤسّسه إسماعيليان ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۲ ه .

۲۷ . التلخيص الحبير، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ه)، تحقيق: محمّد الثانی، الرياض: أضواء السلف، ۱۴۲۸ ه.

۲۸ . التمحيص ، أبو علی محمّد بن همام الإسكافی المعروف بابن همام (ت ۳۳۶ ه

) ، تحقيق : مدرسه الإمام المهدى (عج) ، قمّ : مدرسه الإمام المهدى (عج) ، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۴ ه .

۲۹ . التمهيد لما فى الموطّأ من المعانى والأسانيد ، يوسف بن عبد اللّه القرطبى (ابن عبد البرّ) (ت ۴۶۳ ه) ، تحقيق : مصطفى العلوى ومحمّد عبد الكبير البكرى ، جدّه : مكتبه السوادى ، ۱۳۸۷ ه .

۳۰ . تنوير الحوالك شرح على موطّأ مالك، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ۹۱۱ ه) ، تحقيق: محمّد عبد العزيز الخالدى، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۸ ه .

۳۱ . التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : هاشم الحسينى الطهرانى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۸ ه .

۳۲ . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۶۴ ش .

۳۳ . تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزّى (ت ۷۴۲ ه) ، تحقيق : الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۰۶ ه .

۳۴ . جامع أحاديث الشيعه ، السيّد البروجردى (ت ۱۳۸۳ ه) ، قمّ : المطبعه العلميه .

۳۵ . جامع السعادات ، محمّد مهدى بن أبى ذرّ النراقى ، تحقيق : السيّد محمّد كلانتر ، النجف الأشرف: جامعه النجف الأشرف .

۳۶ . جامع السعادات ، محمّد مهدى بن أبى ذرّ

النراقی ، تحقیق : السیّد محمّد کلانتر ، النجف الأشرف: جامعه النجف الأشرف .

۳۷ . الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (ت ۹۱۱ ه) ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۱ ه .

۳۸ . جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، أحمد الخوانساری، تحقیق: علی أکبر الغفاری، طهران: مکتبه الصدوق، الطبعه الثانیه، ۱۳۵۵ ه .

۳۹ . الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، محمّد بن الحسن بن علی بن الحسین الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه)، قمّ: مکتبه المفید.

۴۰ . الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، محمّد بن الحسن بن علی بن الحسین الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه)، قمّ: مکتبه المفید.

۴۱ . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفی (ت ۱۲۶۶ ه) ، بیروت : مؤسّسه المرتضی العالمیه .

۴۲ . الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره ، یوسف بن أحمد البحرانی (ت ۱۱۸۶ ه) ، تحقیق : وإشراف : محمّد تقی الإیروانی ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین .

۴۳ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، قمّ : منشورات جماعه المدرّسین فی الحوزه العلمیه .

۴۴ . الدرّ المنثور فی التفسیر المأثور ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (ت ۹۱۱ ه) ، بیروت : دار الفکر ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۴ ه .

۴۵ . دعائم الإسلام وذکر الحلال والحرام والقضایا والأحکام ، أبو حنیفه النعمان بن محمّد بن

منصور بن أحمـد بن حيّون التميمى المغربى (ت ۳۶۳ ه) ، تحقيق : آصف بن على أصـغر فيضـى ، مصر : دارالمعارف ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۸۹ ه .

۴۶ . الـدعوات ، أبو الحسـين سـعيد بن عبد اللّه الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ۵۷۳ ه) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۷ ه .

۴۷ . ذكرى الشيعه ، محمّد بن مكّى العاملى (الشهيد الأوّل) (ت ۷۸۶ ه) ، قمّ : مكتبه بصيرتى .

۴۸ . روح المعانى فى تفسـير القرآن (تفسـير الآلوسـى) ، محمود بن عبد اللّه الآلوسى (ت ۱۲۷۰ ه) ، بيروت : دار إحيـاء التراث العربى .

۴۹ . روضه الواعظين ، محمّـد بن الحسن بن علىّ الفتّـال النيسـابورى (ت ۵۰۸ ه) ، تحقيق : حسـين الأعلمى ، بيروت : مؤسّسـه الأعلمى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۶ ه .

۵۰ . الزهد ، أبو محمّد الحسـين بن سـعيد الكوفى الأهوازى (ت ۲۵۰ ه) ، تحقيق : غلامـ رضا عرفانيان ، قمّ : حسـينيان ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۲ ه .

۵۱ . سنن الدارمى ، أبو محمّد عبد اللّه بن عبد الرحمن الدارمى (ت ۲۵۵ ه) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار العلم .

۵۲ . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى (ت ۴۵۸ ه) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۵۳ . سـنن النسائى (بشـرح الحافظ جلال الدين السيوطى وحاشيه الإمام السندى) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائى (ت

۳۰۳ ه) ، بیروت : دارالمعرفه ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۱۴ ه .

۵۴ . سیر أعلام النبلاء ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الذهبی (ت ۷۴۸ ه) ، تحقیق : شُعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه العاشره، ۱۴۱۴ ه .

۵۵ . شرح نهج البلاغه ، عبد الحمید بن محمّد المعتزلی (ابن أبی الحدید) (ت ۶۵۶ ه) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعه الثانیه، ۱۳۸۷ ه .

۵۶ . الصافی فی تفسیر القرآن (تفسیر الصافی) ، محمّد محسن بن شاه مرتضی (الفیض الكاشانی) (ت ۱۰۹۱ ه) ، طهران : مكتبه الصدر ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه.

۵۷ . صحیح ابن حبّان ، علیّ بن بلبان الفارسی المعروف بابن بلبان (ت ۷۳۹ ه) ، تحقیق : شعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۵۸ . صحیح ابن خزیمه ، أبو بكر محمّد بن إسحاق السلمی النیسابوری المعروف بابن خزیمه (ت ۳۱۱ ه) ، تحقیق : محمّد مصطفی أعظمی ، بیروت : المكتبه الإسلامیه ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۱۲ ه .

۵۹ . صحیح البخاری ، أبو عبد اللّه محمّد بن إسماعیل البخاری (ت ۲۵۶ ه) ، تحقیق : مصطفی دیب البغا ، بیروت : دار ابن كثیر ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۰ ه .

۶۰ . صحیح مسلم ، أبو الحسین مسلم بن الحجّاج القشیری النیسابوری (ت ۲۶۱ ه) ، بیروت : دار الفكر ، طبعه مصحّحه ومقابله علی عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .

۶۱ . عدّه الداعی ونجاه الساعی ، أبو العبّاس أحمد بن

محمّد بن فهد الحلّی الأسدی (ت ۸۴۱ ه) ، تحقیق : أحمد موحّدی ، طهران : مکتبه وجدانی .

۶۲ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تقدیم : السیّد محمّد صادق بحر العلوم ، ۱۳۸۵ ه ، النجف الأشرف : منشورات المکتبه الحیدریه .

۶۳ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تقدیم : السیّد محمّد صادق بحر العلوم ، ۱۳۸۵ ه ، النجف الأشرف : منشورات المکتبه الحیدریه .

۶۴ . عمده القاری شرح البخاری ، أبو محمّد بدر الدین أحمد العینی الحنفی (ت ۸۵۵ ه) ، مصر : دار الطباعه المنیریه .

۶۵ . عیون أخبار الرضا ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : الشیخ حسین الأعلمی ، ۱۴۰۴ ه ، بیروت : مؤسسه الأعلمی للمطبوعات .

۶۶ . غایه المرام وحجّه الخصام فی تعیین الإمام ، هاشم بن إسماعیل البحرانی (ت ۱۱۰۷ ه) ، تحقیق : السیّد علی عاشور ، بیروت : مؤسّسه التاریخ العربی ، ۱۴۲۲ ه .

۶۷ . فتح الوهّاب بشرح منهج الطلاّب، زکریا بن محمّد بن أحمد بن زکریا الأنصاری (ت ۹۳۶ ه)، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۸ ه .

۶۸ . فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم ، أبو القاسم علی بن موسی الحلّی الحسنی المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه) ، قمّ : منشورات الشریف الرضی .

۶۹ . الفصول

المهمّه فی معرفه أحوال الأئمّه ، علیّ بن محمّد بن أحمد المالکی المکّی المعروف بابن صبّاغ (ت ۸۵۵ ه) ، بیروت : مؤسّسه الأعلمی .

۷۰ . فضائل الأشهر الثلاثه ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه)، تحقیق: غلام رضا عرفانیان، قمّ : مطبعه الآداب، الطبعه الاُولی ، ۱۳۹۶ ه .

۷۱ . فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، محمّد عبد الرؤوف المناوی، تحقیق: أحمد عبد السلام، بیروت : دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه .

۷۲ . الکافی ، أبو جعفر ثقه الإسلام محمّد بن یعقوب بن إسحاق الکلینی الرازی (ت ۳۲۹ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، طهران : دار الکتب الإسلامیه ، الطبعه الثانیه ، ۱۳۸۹ ه .

۷۳ . کتاب من لا یحضره الفقیه ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی .

۷۴ . کشّاف القناع، منصور بن یونس البهوتی (ت ۱۰۵۱ ه)، تحقیق: أبو عبد اللّه محمّد حسن محمّد حسن الشافعی، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۸ ه .

۷۵ . کشف الخفاء والإلباس عمّا اشتهر من الأحادیث علی ألسنه الناس ، إسماعیل بن محمّد العجلونی الجرّاحی (ت ۱۱۶۲ ه) ، بیروت : دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه .

۷۶ . کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه ، علی بن عیسی الإربلی (ت ۶۸۷ ه) ، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلّاتی ، بیروت : دار الکتاب الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۱ ه

۷۷ . كنز الدقائق ، محمّد بن محمّد رضا المشهدى ، قمّ : جماعه المدرّسين .

۷۸ . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين على المتّقى بن حسام الدين الهندى (ت ۹۷۵ ه) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيّانى ، تصحيح وفهرسه : الشيخ صفوه السقا ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۷ ه .

۷۹ . لواقح الأنوار القدسيه فى بيان العهود المحمّديه، السيّد عبد الوهّاب الشعرانى (ت ۹۷۳ ه)، مصر: مكتبه ومطبعه مصطفى البابى الحلبى، الطبعه الثانيه، ۱۳۹۳ ه .

۸۰ . المبسوط فى فقه الإماميّه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : محمّد على الكشفى ، طهران : المكتبه المرتضويّه ، الطبعه الثالثه، ۱۳۸۷ ه .

۸۱ . مجمع البحرين ، فخر الدين الطريحى (ت ۱۰۸۵ ه) ، تحقيق: السيّد أحمد الحسينى ، طهران : مكتبه نشر الثقافه الإسلاميّه ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۸ ه .

۸۲ . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ۵۴۸ ه .) ، تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى والسيد فضل اللّه اليزدى الطباطبائى ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۸ ه .

۸۳ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى (ت ۸۰۷ ه) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۸ه .

۸۴ . المجموع (شرح المهذّب) ، الإمام أبو زكريا محى الدين بن شرف النووى (ت۶۷۶ ه) ، بيروت : دار الفكر .

۸۵ . المحاسن ، أبو جعفر أحمد

بن محمّد بن خالد البرقی (ت ۲۸۰ ه) ، تحقیق : السیّد مهدی الرجائی، قمّ : المجمع العالمی لأهل البیت ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۸۶ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سلیمان الحلّی (ق ۹ ه) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفی .

۸۷ . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، المیرزا حسین النوری (ت ۱۳۲۰ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسسه آل البیت ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۸ ه .

۸۸ . مسند أبی داوود الطیالسی ، سلیمان بن داوود الجارود البصری المعروف بأبی داوود الطیالسی (ت ۲۰۴ ه) ، بیروت : دار المعرفه .

۸۹ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشیبانی (ت ۲۴۱ ه) ، تحقیق : عبد اللّه محمّد الدرویش ، بیروت : دار الفکر ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۹۰ . مسند إسحاق بن راهویه، أبو یعقوب إسحاق بن إبراهیم الحنظلی المروزی (ت ۲۳۸ ه)، تحقیق : عبد الغفور عبد الحقّ حسین البلوشی ، المدینه المنوّره : مکتبه الإیمان ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۲ ه .

۹۱ . مسند الشامیّین ، أبو القاسم سلیمان بن أحمد بن أیّوب اللخمی الطبرانی (ت ۳۶۰ ه) ، تحقیق : حمدی عبد المجید السلفی ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الاُولی، ۱۴۰۹ ه .

۹۲ . مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار ، أبو الفضل علی الطبرسی (ق ۷ ه) ، طهران : دارالکتب الإسلامیه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۸۵ ه .

۹۳ . مصباح الفقیه، آقا رضا الهمدانی (ت ۱۳۲۲ ه)، طهران: منشورات مکتبه الصدر.

۹۴ .

المصنّف فی الأحادیث والأثار ، أبو بکر عبد الله بن محمّد بن أبی شیبه العبسی الکوفی (ت ۲۳۵ ه) ، تحقیق : سعید محمّد اللحّام ، بیروت : دار الفکر .

۹۵ . معانی الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، ۱۳۷۹ ه ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین ، الطبعه الاُولی، ۱۳۶۱ ه .

۹۶ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سلیمان بن أحمد اللخمی الطبرانی (ت ۳۶۰ ه) ، تحقیق : قسم التحقیق بدار الحرمین ، ۱۴۱۵ ه ، القاهره : دار الحرمین للطباعه والنشر والتوزیع .

۹۷ . المعجم الکبیر ، أبو القاسم سلیمان بن أحمد اللخمی الطبرانی (ت ۳۶۰ ه) ، تحقیق : حمدی عبد المجید السلفی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۰۴ ه .

۹۸ . معجم رجال الحدیث ، أبو القاسم بن علی أکبر الخوئی (ت ۱۴۱۳ ه) ، قمّ : منشورات مدینه العلم ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۰۳ ه .

۹۹ . معرفه السنن والآثار، أبو بکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی (ت ۴۵۸ ه) ، تحقیق: سیّد کسروی حسن، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۰۰ . مغنی المحتاج إلی معرفه معانی ألفاظ المنهاج، محمّد بن أحمد الشربینی (ت ۹۷۷ ه)، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ ه .

۱۰۱ . المغنی ، أبو محمّد عبد الله بن أحمد بن محمّد بن قدامه (ت ۶۲۰ ه) ، بیروت : دار الکتاب العربی .

۱۰۲ . مکارم

الأخلاق ، عبد اللّه بن محمّد القرشی (ابن أبی الدنیا) (ت ۲۸۱ ه) ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۰۹ ه .

۱۰۳ . مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم، میرزا محمّد الموسوی الإصفهانی، تحقیق: السیّد علی عاشور، بیروت: مؤسّسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعه الاُولی، ۱۴۲۱ ه .

۱۰۴ . مناقب آل أبی طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی (ت ۵۸۸ ه) ، قمّ : المطبعه العلمیه .

۱۰۵ . منتقی الجمان فی الأحادیث الصحاح والحسان ، جمال الدین أبو منصور الحسن بن زین الدین الشهید (ت ۱۰۱۱ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، قمّ : جامعه المدرّسین ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۶۲ ه .

۱۰۶ . منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، الحسن بن یوسف بن المطهّر المعروف بالعلاّمه الحلّی (ت ۷۲۶ ه)، تحقیق: قسم الفقه فی مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۲ ه .

۱۰۷ . منیه المرید فی آداب المفید والمستفید ، زین الدین بن علی الجبعی العاملی المعروف بالشهید الثانی (ت ۹۶۵ ه) ، تحقیق : رضا المختاری ، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۹ ه .

۱۰۸ . الموطّأ ، مالک بن أنس (ت ۱۵۸ ه) ، تحقیق : محمّد فؤاد عبد الباقی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۶ ه .

۱۰۹ . النور المبین فی قصص الأنبیاء والمرسلین، السیّد نعمه اللّه الجزائری (ت ۱۱۱۲ ه)، قمّ: منشورات الشریف الرضی.

۱۱۰ . نیل الأوطار من أحادیث سیّد الأخیار ، العلاّمه محمّد بن علی

بن محمّد الشوکانی (ت ۱۲۵۵ ه) ، بیروت : دار الجیل، ۱۹۷۳ م .

۱۱۱ . وسائخل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸۸/۸/۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش

از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتب نویسنده

کتب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ – مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ – قصه معراج : حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ – بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ – فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ – روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت – دفاع از حقیقت و ولایت

۶ – سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ – روی دست آسمان: عید غدیر

۸ – سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

۹ – آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ – فانوس اول: ماجرای شهادت مالك بن نویره

۱۱ – الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ – در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳–۱۹: هفت شـهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ – در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ – صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ – لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ – داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ – حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ – آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ – خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ – با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ – با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ – خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ – تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ – در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ – یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ – راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ – سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ – نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ – گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ – آسمانی ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ – همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ – بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ – سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ – چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ – لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ – راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ – به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ – راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ – فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ – معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتب عربی

۴۹ – تحقیق « فهرست سعد » .

۵۰ –تحقیق « فهرست الحمیری » .

۵۱ – تحقیق « فهرست حمید ».

۵۲ – تحقیق « فهرست ابن بطّه ».

۵۳ – تحقیق « فهرست ابن الولید » .

۵۴ – تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

۵۵ – تحقیق « فهرست الصدوق » .

۵۶ – تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

۵۷ – تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

۵۸ – الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه .

۵۹ – الصحیح فی البکاء الحسینی .

۶۰ – الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه .

۶۱ – الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).

۶۲ – صرخه النور.

۶۳ – إلی الرفیق الأعلی.

نشر وثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد).

انتشارات وثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکتون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

۱ . عن محمّد بن علی الباقر علیه السلام: إنّ اللّه عزّ وجلّ لمّا أخرج ذرّیه آدم علیه السلام من ظهره لیأخذ علیهم المیثاق بالربوبیه له وبالنبوّه لکلّ نبیّ، فکان أوّل من أخذ له علیهم المیثاق بنبوّه محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله ثمّ قال: إنّ اللّه عزّ وجلّ قال لآدم: انظر ماذا تری، فنظر آدم إلی ذرّیته وهم ذرّ قد ملأوا السماء قال آدم: یا ربّ، ما أکثر ذرّیتی! ولأمرٍ ما خلقتهم، فما ترید منهم بأخذک المیثاق علیهم؟ قال اللّه جلّ وعزّ: یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً، ویؤمنون برسلی ویتبعونهم. قال آدم: یا ربّ، فما لی أری بعض الذرّ أعظم من بعضٍ، وبعضهم له نورٌ کثیر وبعضهم له نورٌ قلیل، وبعضهم لیس له نور؟ فقال اللّه عزّ وجلّ: لذلک خلقتهم؛ لأبلوهم فی کلّ حالاتهم. قال آدم: یا ربّ، أتأذن لی بالکلام فأتکلّم؟ قال اللّه عزّ وجلّ: تکلّم، فإنّ روحک من روحی، وطبیعتک خلاف کینونتی، فقال آدم: یا ربّ، فلو کنت خلقتهم علی مثالٍ واحدٍ وقدرٍ واحدٍ وطبیعةٍ واحدةٍ وجِبِلّةٍ واحدةٍ وأرزاقٍ واحدةٍ وأعمارٍ سواء، لَم یبغِ بعضهم علی بعض، ولم یکن بینهم تحاسد وتباغض، ولا اختلاف فی شیءٍ من الأشیاء.

قال اللّه عزّ وجلّ: یا آدم، بروحی نطقتَ وبضعف طبیعتک تکلّفتَ ما لا علم لک به، وأنا اللّه الخلّاق العلیم، بعلمی خالفتُ بین خلقی وبمشیئتی یمضی فیهم أمری، وإلی تدبیری وتقدیری صائرون، لا تبدیل لخلقی، إنّما خلقتُ الجنّ والإنس لیعبدونی،

وخلقتُ الجنّه لمن عبـدنی وأطـاعنی منهم واتّبع رسـلی ولاـ أَبالی، وخلقتُ النار لمن کفرنی وعصانی ولم یتّبع رسـلی ولا أَبالی، وخلقتـک وخلقتُ ذرّیتـک من غیر فـاقهٍ بی إلیـک وإلیهم، وإنّمـا خلقتک وخلقتهم لأبلوک وأبلوهم أیّکم أحسن عملاً فی دار الـدنیا فی حیـاتکم وقبل مماتکم، ولـذلک خلقتُ الـدنیا والآخره، والحیاه والموت، والطاعه والمعصـیه، والجنّه والنار، وکـذلک أردتُ فی تـدبیری وتقـدیری وبعلمی النافـذ فیهم، خـالفتُ بین صـورهم وأجسـامهم، وألـوانهم وأعمـارهم وأرزاقهم، وطـاعتهم ومعصـیتهم، فجعلتُ منهم الشـقیّ والسـعید، والبصـیر والأـعمی، والقصـیر والطویـل، والجمیل والـذمیم، والعالِم والجاهل، والغنیّ والفقیر، والمطیع والعاصـی، والصـحیح والسـقیم، ومن به الزَّمانه ومن لا عاهه به؛ فینظر الصـحیح إلی من به العاهه فیحمدنی علی عافیته، وینظر الـذی به العاهه إلی الصـحیح فیدعونی ویسألنی أن اُعافیه، ویصبر علی بلائی فأُثیبه جزیل عطائی، وینظر الغنیّ إلی الفقیر فیحمـدنی ویشـکرنی، وینظر الفقیر إلی الغنیّ فیدعونی ویسألنی، وینظر المؤمن إلی الکافر فیحمدنی علی ما هدیته؛ فلذلک خلقتهم لأـبلوهم وکلّفتهم فی السـرّاء والضـرّاء، وفیما اُعافیهم وفیما ابتلیتهم، وفیما اُعطیهم وفیما أمنعهم، وأنا اللّه الملک القادر، ولی أن أمضـی جمیع ما قدّرت علی ما دبّرت، ولی أن اُغیّر من ذلک ما شـئتُ إلی ما شئتُ، واُقدّم من ذلک ما أخّرت، واُؤخّر ما قـدّمت من ذلک، وأنا اللّه الفعّال لما اُرید، لا اُسأل عمّا أفعل وأنا أسألُ خلقی عمّا هم فاعلون: الکافی ج ۲ ص ۱۰، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱، مختصـر بصائر الـدرجات ص ۱۵۶، الاختصـاص ص ۳۳، الجواهر السـنیه ص ۸، بحـار الأنوار ج ۵ ص ۲۲۷. ۲ . «فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَلِقِینَ» سوره مؤمنون: ۱۴. ۳ . أبی عبد اللّه علیه السلام قال: أوحی اللّه عزّ وجلّ إلی آدم:

إنّى سأجمعُ لك الخير كلّه فى أربع كلمات. قال: يا ربّ، وما هنّ؟ قال: واحده لى وواحده لك وواحده فيما بينى وبينك وواحده فيما بينك وبين الناس، قال: يا ربّ، بيّنهنّ لى حتّى أعلمهنّ، قال: أمّا التى لى فتعبدنى لا تشرك بى شيئاً، وأمّا التى لك فأُجزيك بعملك أحوج ما تكون إليه، وأمّا التى بينى وبينك فعليك الدعاء وعلىَّ الإجابه، وأمّا التى بينك وبين الناس فترضى للناس ما ترضى لنفسك: أمالى الصدوق ص ٧٠٦، معانى الأخبار ص ١٣٧، مستدرك الوسائل ج ٥ ص ١٦٢، عدّه الداعى ص ٣٥، الجواهر السنيه ص ٩، بحار الأنوار ج ١١ ص ٢٥٧. ۴ . أبى جعفر عليهماالسلام قال: إنّ آدم قال: يا ربّ، سلّطت علىَّ الشيطانَ وأجريته منّى مجرى الدم، فقال: يا آدم، جعلتُ لك أنّ مَن همّ مِن ذرّيتك بسيّئهٍ لم تُكتب عليه، فإن عملها كُتبت عليه، ومَن همّ بحسنهٍ فإن هو لم يعملها كُتبت له حسنه، وإن عملها كُتبت له عشراً. قال: يا ربّ زدنى، قال: جعلتُ لك أنّ مَن عمل منهم سيّئهً ثمّ استغفر غفرت له. قال: يا ربّ زدنى، قال: جعلتُ لهم التوبه أو بسطتُ لهم التوبه حتّى تبلغ النفس هذه. قال يا ربّ حسبى: الكافى ج ٢ ص ۴۴٠، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص ٧۵، الجواهر السنيه ص ١١، بحار الأنوار ج ۶ ص ١٨، جامع أحاديث الشيعه ج ١۴ ص ٣۶٧، جامع السعادات ج ٣ ص ۵٣؛ عن أبى عبد اللّه عليه السلام قال : لمّا أعطى اللّه إبليس ما أعطاه من القوّه، قال آدم: يا ربّ، قد سلّطتَ إبليس على وُلْدى وأجريته منهم مجرى الدم فى العروق، وأعطيته ما أعطيت،

فمـا لی ولولْـدی؟ فقـال: لـک ولولـدک السـیّئه بواحـده والحسـنه بعشـر أمثالها. قال: یا ربّ زدنی، قال: التوبه مبسوطه حتّی تبلغ النفس الحلقوم. قال: یا ربّ زدنی، قال: أغفرُ ولا أُبالی: وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۸۸، الجواهر السنیه ص ۱۲، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۷۶، تفسـیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۸۴ و ج ۲ ص ۱۰. ۵ . عن رسول اللّه صـلی الله علیه و آله قـال فی جملهِ کلامٍ طویلٍ مع أبی جهـل: یـا أبـا جهـل، أمـا علمتَ قصّه إبراهیم الخلیل لمّا رُفع فی الملکوت قوّی اللّه بصـره لمّا رفعه دون السـماء حتّی أبصـر الأرض ومَن علیهـا ظـاهرین ومسـتترین، فرأی رجلاً وامرأهً علی فاحشهٍ، فـدعی علیهما بالهلاک فهلکا، ثمّ رأی آخرین فـدعی علیهمـا بالهلاک فهلکـا، ثمّ رأی آخرین فـدعا علیهما بالهلاک فهلکا، ثمّ رأی آخرین فهمّ بالـدعاء علیهما، فأوحی اللّه إلیه: یا إبراهیم، اکفف دعوتک عن عبادی وإمائی فإنّی أنا اللّه الغفور الرحیم، لا تضـرّنی ذنوب عبادی، کما لا تنفعنی طاعتهم، ولسـت أسوسـهم بشـفاء الغیظ کسیاسـتک، فاکفف دعوتک عن عبیدی وإمائی، فإنّما أنت عبد نذیر لا شـریک فی المملکه ولا مهیمن علیَّ ولا علی عبادی...: الاحتجاج ج ۱ ص ۳۶، الجواهر السنیه ص ۲۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۷۸ و ج ۱۲ ص ۶۰؛ أبو بصیر عن أبی عبد اللّه علیه السـلام، قال: لمّا رأی إبراهیم ملکوت السـماوات والأرض، التفت فرأی رجلًا یزنی فدعی علیه فمات، ثمّ رأی آخر فـدعی علیه فمات، حتّی رأی ثلاثهً فدعی علیهم فماتوا، فأوحی اللّه تعالی إلیه: یا إبراهیم، إنّ دعوتَک مُجابهٌ، فلا تدعُ علی عبادی، فإنّی لو شئتُ لم أخلقهم، إنّی خلقتُ خلقی علی ثلاثه أصنافٍ: عبداً یعبدنی لا یشرک

بی شیئاً فأَثیبه، وعبداً یعبد غیری فلن یفوتنی، وعبداً یعبد غیری فأَخرج من صلبه مَن یعبدنی: الکافی ج ۸ ص ۳۰۵، علل الشرائع ج ۲ ص ۵۸۵، فرج المهموم ص ۲۶، الجواهر السنیه ص ۲۲، بحار الأنوار ج ۷ ص ۴۱ و ج ۱۲ ص ۶۱، تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۱۴۲، تفسیر القمّی ج ۱ ص ۲۰۵، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص۹۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۳۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۳۲. ۶ . علی بن الحسین، عن أبیه، عن أمیر المؤمنین علیه السلام، قال: لمّا أراد اللّه قبض روح إبراهیم علیه السلام، بعث إلیه ملک الموت، فسلّم فردّ علیه السلام، ثمّ قال له: أزائرٌ أنت أم داعٍ، فقال: بل داعٍ فأجب، فقال: هل رأیت خلیلًا یُمیت خلیلًا؟ فرجع حتّی وقف بین یدی اللّه، فقال: إلهی، قد سمعتَ ما قال خلیلُک إبراهیم، فقال اللّه عزّ وجلّ: یا ملک الموت، اذهب إلیه وقل له: هل رأیتَ حبیباً یکره لقاء حبیبه؟ إنّ الحبیب یُحبّ لقاء حبیبه: أمالی الصدوق ص ۲۶۴، علل الشرائع ج ۱ ص ۳۷، روضه الواعظین ص ۴۸۸، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۹۵، الجواهر السنیه ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۲۷ و ج ۱۲ ص ۷۸. ۷ . عن الحسین بن خالد، عن الرضا علیه السلام قال: إنّ إبراهیم لمّا وُضِع فی کفّه المنجنیق غضب جبرئیل، فأوحی اللّه إلیه: ما یغضبک یا جبرئیل؟ قال: یا ربّ، خلیلک لیس مَن یعبدک علی وجه الأرض غیره، سلّطت علیه عدوّک وعدوّه! فأوحی اللّه إلیه: اسکت، إنّما یعجل العبد الذی یخاف الفوت مثلک، فأمّا أنا فإنّی آخذه إذا شئتُ. فأهبط اللّه ء خاتماً فیه ستّه

أحرف: لاـ إله إلاّـ اللّه، محمّـد رسول اللّه، لاـ حول ولا قوّه إلاّ باللّه، فوّضتُ أمرى إلى اللّه، أسـندتُ ظهرى إلى اللّه، حسبى اللّه. فأوحى اللّه إليه: أن تختّم بهذا الخاتم، فإنّى أجعلُ النارَ عليك برداً وسلاماً: أمالى الصدوق ص ۵۴۲، عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۶۰، الجواهر السنيه ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۶۳ و ج ۱۲ ص ۳۵، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۶ ص ۷۹۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۳۵. ۸. إنّ اللّه أوحى إلى إبراهيم عليه السـلام: إنّـك لمّـا سـلّمت مالَكَ للضـيفان ووُلْدك للقربان ونفسك للنيران وقلبك للرحمان، اتّخذناك خليلاً: الجواهر السنيه ص ۲۶، الفصول المهمه للحرّ العاملى ج ۱ ص ۲۴، أمل الآمل ج ۱ ص ۱۴۶، معجم رجال الحديث ج ۱۶ ص ۲۵۰، أعيان الشيعه ج ۹ ص ۱۶۹. ۹. عن مِسـمَعٍ، عن أبى عبد اللّه عليه السـلام، قال: لمّا طَرَحَ إخوهُ يوسفَ يوسفَ فى الجُبّ، أتاه جبرئيل عليه السـلام فقال: يا غلام، ما تصـنع ها هنا؟ فقال إنّ إخوتى ألقونى فى الجُبّ، قال: أفتحبّ أن تخرج منه؟ قال: ذاک إلى اللّه عزّ وجلّ إن شاء أخرجنى. قال: فقال: إنّ اللّه تعالى يقول لک: ادعُنى بهذا الدعاء حتّى أُخرجک من الجُبّ، فقـال له: وما الـدعاء؟ فقال: قل: اللّهمّ إنّى أسألک بأنّ لک الحمـد لا إله إلاّ أنت المنّان، بـديع السـماوات والأرض، ذو الجلال والإكرام، أن تصلّى على محمّدٍ وآل محمّد، وأن تجعل لى ممّا أنا فيه فرجاً ومخرجاً. قال: ثمّ كان من قصّته ما ذكر اللّه فى كتابه: الكافى ج ۲ ص ۵۵۷، الجواهر السنيه ص ۲۹، التفسير الصافى ج ۳ ص ۱۱، تفسير نور الثقلين

ج ۲ ص ۴۱۶، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۲۴۷، تفسیر القمّی ج ۱ ص ۳۵۴. ۱۰ . عن أنس، قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: بکی شُعیب من حبّ اللّه عزّ وجلّ حتّی عمی، فردّ اللّه علیه بصره، ثمّ بکی حتّی عمی، فردّ اللّه علیه بصره، ثمّ بکی حتّی عمی، فردّ اللّه علیه بصره، فلمّا کانت الرابعه أوحی اللّه عزّ وجلّ إلیه: یا شُعیب، إلی متی یکون هذا أبداً منک؟ إن یکن هذا خوفاً من النار فقد أجرتک، وإن یکن شوقاً إلی الجنّه، فقد أبحتک. فقال: إلهی وسیّدی، أنت تعلم أنّی ما بکیتُ خوفاً من نارک ولا شوقاً إلی جنّتک، ولکن عقد حبّک علی قلبی، فلستُ أصبر أو أراک. فأوحی اللّه إلیه: أمّا إذا کان هذا هکذا، فمن أجل هذا سأخدمک کلیمی موسی بن عمران: علل الشرائع ج ۱ ص ۵۷، الجواهر السنیه ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۳۸۱، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۲۵، جامع السعادات ج ۳ ص ۱۲۲، قصص الأنبیاء للجزائری ص ۲۳۴. ۱۱ . عن أبی حمزه الثمالی، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: مکتوب فی التوراه التی لم تُغیّر: إنّ موسی سأل ربّه فقال: یا ربّ، أقریبٌ منّی فأُناجیک؟ أم بعیدٌ فأُنادیک؟ فأوحی اللّه عزّ وجلّ إلیه: یا موسی، أنا جلیس مَن ذکرنی: الکافی ج ۲ ص ۴۹۶، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۴۹، عدّه الداعی ص ۲۳۵، الجواهر السنیه ص ۴۰، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۴۳ و ج ۹۰ ص ۱۶۲، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۳۵۰، وراجع التوحید ص ۱۸۲، علل الشرائع ج ۱ ص ۲۸۴، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص

۲۸، التحصین لابن فهد ص ۱۵، المصنّف لابن أبی شیبه ج ۱ ص ۱۳۸، شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۲۱۶، کنز العمّال ج ۱ ص ۴۳۲، فیض القدیر ج ۵ ص ۲۸۳، کشف الخفاء ج ۱ ص ۲۰۱، تفسیر السلمی ج ۱ ص ۱۳۱، تفسیر الرازی ج ۵ ص ۱۰۳، تفسیر القرطبی ج ۴ ص ۳۱۱، تفسیر الثعالبی ج ۵ ص ۲۲۶، الدرّ المنثور ج ۱ ص ۱۹۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۱ ص ۵۰، سیر أعلام النبلاء ج ۸ ص ۱۷۵، الأنساب ج ۴ ص ۱۳۶، تاریخ الإسلام ج ۱۷ ص ۱۵۴، قصص الأنبیاء للراوندی ص ۱۶۶، کشف الغمّه ج ۳ ص ۷۹، الفصول المهمّه لابن الصبّاغ ج ۲ ص ۱۰۰۰. ۱۲ . عن أبی جعفر علیه السلام قال: مکتوبٌ فی التوراه التی لم تُغیّر: إنّ موسی سأل ربّه فقال: إلهی وسیّدی، إنّه یأتی علیَّ مَجالسُ أُعزّک وأُجلّک أن أذکرک فیها، فقال: یا موسی، إنّ ذکری حسنٌ علی کلّ حال: الکافی ج ۲ ص ۴۹۷، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۱۰، الجواهر السنیه ص ۴۰، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۴۳۴، منتقی الجمّان ج ۱ ص ۱۰۵۷، ذخیره المعاد ج ۱ ص ۲۲، الحدائق الناضره ج ۲ ص ۷۷. ۱۳ . فیما ناجی اللّه به موسی: یا موسی، لا یطول فی الدنیا أملک فیقسو قلبک، والقاسی القلب منّی بعید: الکافی ج ۲ ص ۳۲۹، تحف العقول ص ۴۹۰، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۴۵، عدّه الداعی ص ۱۵۵، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۲۲، أعلام الدین للدیلمی ص ۲۱۸، الجواهر السنیه ص ۳۱. ۱۴ . عن علی بن یقطین، عمّن رواه، عن أبی عبد

اللّه عليه السلام، قال: أوحى اللّه إلى موسى عليه السلام: يا موسى، تدرى لِمَ اصطفيتُك بكلامى دون خلقى؟ قال: يا ربّ، ولِمَ ذاك؟ فأوحى اللّه تعالى إليه: يا موسى، إنّى قلبتُ عبادى ظهراً لبطن، فلم أجد فيهم أحداً أذلّ نفساً لى منك، يا موسى، إنّك إذا صلّيتَ وضعتَ خدّك على التراب أو قال: على الأرض : الكافى ج ۲ ص ۱۲۳، علل الشرائع ج ۱ ص ۵۶، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۳۳۲، وسائل الشيعه ج ۷ ص ۱۱، مكارم الأخلاق ص ۲۸۶، عدّه الداعى ص ۱۶۵، الجواهر السنيه ص ۴۵، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۱۲۹، ذكرى الشيعه ج ۳ ص ۴۵۹، الحدائق الناضره ج ۸ ص ۳۴۲، مصباح الفقيه ج ۲ ص ۳۶۳؛ عن جميل بن درّاج، عن أبى عبد اللّه عليه السلام قال: أوحى اللّه تعالى إلى موسى: يا موسى، أتدرى لِمَ انتجبتك مِن خلقى واصطفيتك لكلامى؟ قال: لا يا ربّ، فقال: إنّى اطّلعتُ إلى الأرض فلم أجد عليها أحداً أشدّ تواضعاً لى منك. فخرّ موسى ساجداً وعفّر خدّيه فى التراب تذلّلاً للّه عزّ وجلّ، فأوحى اللّه إليه: يا موسى، ارفع رأسك وأمِرّ يدَك على موضع سجودك وامسح بها وجهك، وما نالته من بدنك فإنّه شفاء من كلّ سقم وداء وآفه وعاهه: الدعوات ص ۷۸، الحدائق الناضره ج ۸ ص ۳۴۶، جواهر الكلام ج ۱۰ ص ۲۴۵، وسائل الشيعه ج ۷ ص ۱۴، أمالى الطوسى ص ۱۶۵، الجواهر السنيه ۶۷، بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۶۸. ۱۵ . عن ابن أبى عُمير، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد اللّه عليه السلام قال: أوحى اللّه إلى موسى: ما يمنعك عن مناجاتى؟ قال:

يـا ربّ، أَجلّـك عن المناجاه لِخُلُوف فم الصائم. فأوحى اللّه إليه: يا موسـى، لَخُلُوف فم الصائم أطيب عنـدى من ريـح المسک: الکافى ج ۴ ص ۵۶، فضائل الأشهر الثلاثه ص ۱۲۱، وسائل الشيعه ج ۱۰ ص ۳۹۷، مکارم الأخلاق ص ۱۳۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۴۵، جامع أحاديث الشيعه ج ۹ ص ۹۷، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۳۹۹، الدرّ المنثور ج ۳ ص ۱۱۵، تفسير الآلوسى ج ۹ ص ۴۳، منتهى المطلب ج ۲ ص ۶۰۸، الحدائق الناضره ج ۱۳ ص ۸، جامع المدارک ج ۲ ص ۲۲۲؛ وروى عن النبى أنّه قال: لَخُلُوف الصائم أطيبُ عنـد اللّه من ريـح المسک: راجع المجموع ج ۱ ص ۲۷۵، فتح الوهّاب ج ۱ ص ۲۶، مغنى المحتاج ج ۱ ص ۵۶، إعانه الطالبين ج ۱ ص ۵۹، کتاب الموطّأ ج ۱ ص ۳۱۰، تنوير الحوالک ص ۲۹۳، المبسوط للسرخسى ج ۳ ص ۹۹، المغنى لابن قُدَامه ج ۱ ص ۸۰، کشّـاف القناع ج ۱ ص ۸۲، تلخيص الحـبير ج ۱ ص ۳۶۷، نيـل الأوطار ج ۱ ص ۱۳۲، مسند أحمد ج ۲ ص ۲۳۲، سنن الدارمى ج ۲ ص ۲۴، صحيح البخارى ج ۲ ص ۲۲۶، صحيح مسلم ج ۲ ص ۱۵۸، سنن النسائى ج ۴ ص ۱۶۰، السنن الکبرى للبيهقى ج ۴ ص ۲۷۰، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۹۷، عمده القارى ج ۱۰ ص ۲۵۶، تحفه الأحوذى ج ۳ ص ۳۴۶، مسند أبى داود ص ۳۱۲، مسند ابن راهويه ج ۱ ص ۴۵۵، السنن الکبرى للبيهقى ج ۲ ص ۹۰، صحيح ابن حبّان ج ۸ ص ۲۱۰، صحيح ابن خزيمه ج ۳ ص

۱۹۷، المعجم الأوسط ج ۳ ص ۲۳۶، المعجم الکبیر ج ۲ ص ۴۵، مسند الشامیین ج ۳ ص ۲۷۶، معرفه السنن والآثار ج ۳ ص ۴۴۷، الاستذکار ج ۳ ص ۳۷۵، التمهید لابن عبد البرّ ج ۱۹ ص ۵۷، الجامع الصغیر ج ۱ ص ۲۹۳، العهود المحمّدیه ص ۱۷۲، کنز العمّال ج ۸ ص ۴۴۴، کشف الخفاء ج ۲ ص ۳۳، تاریخ بغداد ج ۳ ص۴۱۹، تهذیب الکمال ج ۱۹ ص ۵۱۸. ۱۶ . عن یزیدُ الکُناسی، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: إنّ اللّه أوحی إلی موسی: أن احمل عظام یوسف من مصر قبل خروجک منها إلی الأرض المقدّسه بالشام. فسأل عن قبر یوسف، فلم یعرفه إلّا عجوز، وقالت: لا أدلّک علیه إلّا بحکمی، فأوحی اللّه إلیه لا ـ یکبُرُ علیک أن تجعل لها حکمَها، فقال لها موسی: لکِ حکمک، فقالت: إنّ حکمی أن أکون معک فی درجتک التی تکون فیها فی الجنّه: الکافی ج ۸ ص ۱۵۵ وسائل الشیعه ج ۳ ص ۱۶۳، الجواهر السنیه ص ۴۶، جامع أحادیث الشیعه ج ۳ ص ۳۹۵، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۴۷۴. ۱۷ . عن الأصبغ بن نباته، قال: قال أمیر المؤنین علیه السلام: قال اللّه عزّ وجلّ لموسی علیه السلام: یا موسی، احفظ وصیّتی لک بأربعه أشیاء: أولهنّ: ما دمتَ لا تری ذنوبک تغفر، فلا تشتغل بعیوب غیرک. والثانیه: ما دمتَ لا تری کنوزی قد نفدت، فلا تغتمّ بسبب رزقک. والثالثه: ما دمتَ لا تری زوال ملکی، فلا ترجُ أحداً غیری. والرابعه: ما دمتَ لا تری الشیطان میّتاً فلا تأمن مکره: التوحید ص ۳۷۲، الخصال ص ۲۱۷، روضه الواعظین ص ۴۶۹، الجواهر السنیه

ص ۵۳، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۴۴. ۱۸ . يا موسى، لا ـ أقبل الصلاه إلّا لمن تواضع لعظمتى، وألزم قلبه خوفى، وقطع نهاره بذكرى، ولم يبت مصرّاً على الخطيئه، وعرف حقّ أوليائى وأحبّائى. فقال موسى: يا ربّ، تعنى بأوليائك وأحبّائك إبراهيم وإسحاق ويعقوب؟ فقال تعالى: هم كذلك يا موسى، إلّا أنّى أردتُ مَن مِن أجله خلقتُ آدم وحواء والجنّه والنار. فقال موسى: يا ربّ، ومن هو؟ قال: محمّد أحمد، شققتُ اسمه من اسمى؛ لأنّى أنا المحمود. فقال موسى يا ربّ، اجعلنى من أُمّته، فقال: يا موسى، أنت من أُمّته إذا عرفت منزلته ومنزله أهل بيته، إنّ مثله ومثل أهل بيته فيمن خلقتُ كمثل الفردوس فى الجنان، لا ييبس ورقها ولا يتغيّر طعمها، فمن عرفهم وعرف حقّهم جعلتُ له عند الجهل حلماً وعند الظلمه نوراً، أجبه قبل أن يدعونى، وأُعطيه قبل أن يسألنى: أمالى الصدوق ص ۷۵۶، معانى الأخبار ص ۵۴، جامع أحاديث الشيعه ج ۱ ص ۴۴۲، تفسير القمّى ج ۱ ص ۲۴۳، الجواهر السنيه ص ۵۹، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۶۷. ۱۹ . قال على بن الحسين عليهماالسلام: أوحى اللّه إلى موسى عليه السلام: حبّبنى إلى خلقى وحبّب خلقى إلىَّ، قال: يا ربّ، كيف أفعل؟ قال ذكّرهم آلائى ونعمائى ليحبّونى، فلئن تردّ آبقاً عن بابى أو ضالاًّ ـ عن فنائى، خيرٌ لك من عباده سنه صيام نهارها وقيام ليلها: مستدرك الوسائل ج ۱۲ ص ۲۴۰، منيه المريد ص ۱۱۶، الجواهر السنيه ص ۷۷، بحار الأنوار ج ۲ ص ۴. ۲۰ . حدّثنى إبراهيم بن محمّد الهمدانى قال: قلتُ لأبى الحسن الرضا عليه السلام: لأىّ علّه غرّق اللّه فرعون وقد آمن به؟ قال: لأنّه آمن عند

روه البأس، وهو غير مقبول. إلى أن قال ولعلّهٍ أَخرى غرّق اللّه فرعون، وهى أنّه استغاث بموسى حين أدركه الغرق ولم يستغث باللّه، فأوحى اللّه إلى موسى: يا موسى، إنّك ما أغثتَ فرعون لأنّك لم تخلقه، ولو استغاث بى لأغثته: علل الشرائع ج ١ ص ٥٩، الجواهر السنيه ص ۶۴. ٢١ . عن عبد اللّه بن الوليد الوصّافى، قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ فيما ناجى اللّه به موسى عليه السلام أن قال: إنّ لى عباداً أُبيحهم جنّتى وأُحكّمهم فيها، قال: يا ربّ، ومَن هؤاء الذين تُبيحهم جنّتك وتُحكّمهم فيها؟ قال: مَن أدخل على مؤنٍ سروراً: الكافى ج ٢ ص ١٨٩، مستدرك الوسائل ج ١٢ ص ٣٩۴، الجواهر السنيه ص ۴٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣۵۶، جامع أحاديث الشيعه ج ١۵ ص ۵٣۴، مكيال المكارم ج ١ ص ۴۵٢. ٢٢ . عن الوصّافى، عن أبى جعفر عليه السلام، قال: كان فيما ناجى اللّه به موسى عليه السلام أن قال: يا موسى، أكرم السائل ببذل يسيرٍ، أو بردّ جميلٍ؛ لأنّه يأتيك مَن ليس بأنسٍ ولا جانٍّ، ملائكةٌ من ملائكه الرحمان، يبلونك فيما خوّلتك ويسألونك ممّا نوّلتك، فانظر كيف أنت صانعٌ يا بن عمران: الكافى ج ۴ ص ١۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ۶٨، وسائل الشيعه ج ٩ ص ۴١٩، الجواهر السنيه ص ۴٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣۴۵، جامع أحاديث الشيعه ج ٨ ص ۴٧٨. ٢٣ . حدّثنا أيّوب بن نوح بن دارج، قال: حدّثنا على بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن على، عن أبيه على بن الحسين، عن أبيه الحسين

بن علی، عن أبيه أمير المؤنين عليهم السـلام، قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: أوحی اللّه إلی نجیّه موسی علیه السلام: یا موسـی، أحبّنی وحبّبنی إلی خلقی، قـال هـذا أحبّـک، فکیف أُحبّبک إلی خلقک؟ قال: اذکر لهم آلائی ونعمائی علیهم وبلائی عندهم، فإنّهم لا ینکرون إذا لا یعرفون منّی إلاّ کل خیر: أمالی الطوسـی ص ۴۸۴، الجواهر السنیه ص ۶۸. ۲۴ . عن أبی عبد اللّه علیه السـلام قال: لمّا کلّم اللّه موسـی وأنزل علیه الألواح، رجع إلی بنی إسـرائیل فصـعد المنبر، فأخبرهم أنّ اللّه کلّمه وأنزل علیه التوراه، ثمّ قال فی نفسه: ما خلق اللّه خلقاً أعلم منّی، فأوحی اللّه إلی جبرئیل: أدرک موسـی فقـد هلک، وأعلمه أنّ عنـد ملتقی البحرین عند الصخره الکبیره رجلاً أعلم منک، فصر إلیه وتعلّم من علمه، فنزل جبرئیل علی موسی فأخبره بذلک: علل الشرائع ج ۱ ص ۶۹، الجواهر السنیه ص ۶۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۷۸، تفسیر القمّی ج ۲ ص ۳۷، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۴۸، تفسیر نـور الثقلین ج ۳ ص ۲۷۰. ۲۵ . إنّ موسـی علیه السـلام استسـقی لبنی إسـرائیل حین أصابهم قحط، فأوحی اللّه إلیه، لا أستجیبُ لک ولا لمن معک وفیکم نمّام قـد أصـرّ علی النمیمه، فقال: یا ربّ، ومَن هو حتّی نخرجه مِن بیننا؟ فقال: یا موسـی، أنهاکم عن النمیمه وأکون نمّاماً؟! فتابوا بأجمعهم، فسُقوا: تفسیر القرطبی ج ۲۰ ص ۲۳۹، جامع السعادات ج ۲ ص ۲۱۳، الجواهر السنیه ص ۷۸، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۲۶۸. ۲۶ . عن یونس بن ظبیان، عن الصادق علیه السـلام، قال: بینا موسی علیه السلام یناجی ربّه إذا رأی رجلاً تحت ظلّ عرش اللّه، قال: یا ربّ، مَن هذا

الـذی قد أظلّه عرشک؟ قال: یا موسـی، هذا کان بارّاً بوالدیه ولم یمشِ بالنمیمه: روضه الواعظین ص ۳۶۸، وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۳۱۰، عدّه الداعی ص ۷۶، الجواهر السنیه ص ۵۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۵، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۴۴۲. ۲۷ . عن جابر بن یزید الجُعفی، عن الباقر علیه السـلام، قال: قال موسـی علیه السلام: یا ربّ أوصنی، قال: أُوصیک بأبیک، فکان یُقال لـذلک: إنّ للأُـمّ ثلثی البرّ ولأب الثلث: أمالی الصـدوق ص ۶۰۱، وسائل الشـیعه ج ۲۱ ص ۴۹۲، مسـتدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۸۱، مشکاه الأنوار ص ۲۸۱، الجواهر السنیه ص ۵۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۴۳۴. ۲۸ . عن أبی عبد اللّه علیه السـلام قال: قال اللّه تعالی لداود: یا داود، بشّر المذنبین وأنذر الصدّیقین، قال: کیف أُبشّر المذنبین وأُنذر الصدّیقین؟ قال: بشّر المذنبین أنّی أقبل التوبه وأعفو عن الـذنب، وأنـذر الصدّیقین أن لا یُعجَبوا بأعمالهم، فإنّه لیس من عبدٍ أُنصـبه للحساب إلاّ هلک: الکافی ج ۲ ص ۳۱۴، وسائل الشـیعه ج ۱ ص ۹۹، عـدّه الداعی ص ۲۲۲، الجواهر السـنیه ص ۸۲، بحـار الأنوار ج ۱۴ ص ۴۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۳۸۷، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۲۶۸. ۲۹ . عن ابن مُسـکان، عمّن رواه، عن أبی عبد اللّه علیه السلام: إنّ داود لمّـا وقف بعرفـات نظر إلی الناس وکثرتهم، فصـعد الجبل وأقبل یـدعو، فلمّا قضـی نسـکه أتاه جبرئیل فقال له: یا داود، یقول لک ربّک: لِمَ صـعدتَ الجبل؟ ظننت أنّه یخفی علیَّ صوتُ مَن صوّت؟ ثمّ مضـی به إلی جدّه، فرسب به فی البحر مسـیره أربعین صباحاً فی البرّ، فإذا صخره فلقها،

فإذا فيها دوده، فقال له: يا داود، يقول لک ربّک: أنا أسمعُ صوت هذه الدوده فی بطن الصخره فی قعر هذا البحر، فظننتَ أنّه یخفی علیّ صوتُ مَن صوّت؟: الکافی ج ۴ ص ۲۱۴، الجواهر السنیه ص ۸۴، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۶، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۱۶. ۳۰. عن الفضل بن أبی قُرّه السَّمَندی، عن أبی عبد اللّه علیه السلام، قال: أوحی اللّه إلی داود: إنّک نِعمَ العبد لولا أنّک تأکل من بیت المال ولا تعمل بیدک شیئاً، فبکی داود علیه السلام، فأوحی اللّه إلی الحدید: أن لن لعبدی داود، فألان اللّه له الحدید، فکان یعمل کلّ یوم درعاً فیبیعها بألف درهم، فعمل ثلاثمائه وستّین درعاً فباعها بثلاثمائه وستّین ألفاً، واستغنی عن بیت المال: الکافی ج ۵ ص ۷۴، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۱۶۲، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۳۲۶، وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۳۷، الجواهر السنیه ص ۹۳، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۷ ص ۱۳۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۴۶، مجمع البحرین ج ۴ ص ۱۶۱. ۳۱. عن العلاء بن رَزین، عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما علیهماالسلام: إنّ رجلاً من بنی إسرائیل اجتهد أربعین لیلهً ثمّ دعا اللّه فلم یستجب له، فأتی عیسی یشکو إلیه ویسأله الدعاء له. قال: فتطهّر عیسی ودعا اللّه تعالی، فأوحی اللّه إلیه: یا عیسی، إنّه أتانی مِن غیر الباب الذی أُوتی منه، إنّه دعانی وفی قلبه شکّ منک، فلو دعانی حتّی ینقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبتُ له: الکافی ج ۲ ص ۴۰۰، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۶۶، أمالی

المفيد ص ۳، عدّه الداعی ص ۵۷، الجواهر السنیه ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۷۹، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۴۳، تفسیر کنز الدقائق ج ۱ ص ۴۵۱، غایه المرام ج ۶ ص ۱۳۷. ۳۲ . عن شریف بن سابق التَّفلیسی، عن إبراهیم بن محمّد، عن الصادق علیه السلام، عن أبیه، عن آبائه علیهم السلام، قال: رسول اللّه صلی الله علیه و آله: مرّ عیسی علیه السلام بقبرٍ یُعذّب صاحبُه، ثمّ مرّ به مِن قابل فإذا هو لیس یُعذّب، فقال: یا ربّ، مررتُ بهذا القبر عام أوّل وهو یُعذّب، ومررتُ به العام فإذا هو لیس یُعذّب؟ قال: فأوحی اللّه إلیه: یا روح اللّه، إنّه أدرک له ولد فأصلح طریقاً وآوی یتیماً، فغفرتُ له بما عمل ابنه: الکافی ج ۶ ص ۳، أمالی الصدوق ص ۶۰۳، روضه الواعظین ص ۴۲۹، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۳۳۸، عدّه الداعی ص ۷۷، الجواهر السنیه ص ۱۱۳، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۸۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۶ ص ۲۴۴، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۲۳. ۳۳ . عن أبی عُبیده الحذّاء، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: قال اللّه تعالی: إنّ مِن عبادی المؤمنین لمن یجتهد فی عبادتی، فیقوم من رقاده ولذیذ وساده، فیسجد فی اللیالی ویتعب نفسه فی عبادتی، فأضربه بالنعاس اللیله واللیلتین نظراً منّی له وإبقاءً علیه، فینام حتّی یصبح فیقوم وهو ماقتٌ لنفسه زارئٌ علیها، ولو أُخلّی بینه وبین ما یرید من عبادتی لدخله من ذلک العُجب، فیصیّره العُجب إلی الفتنه بأعماله ورضاه بنفسه، حتّی یظنّ أنّه قد فاق العابدین وجاز فی عبادتی حدّ التقصیر، فیتباعد منّی عند ذلک وهو یظنّ أنّه یتقرّب إلیَّ: الکافی

ج ۲ ص ۶۱، کتاب التمحیص ص ۵۷، التوحید ص ۴۰۵، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۹۸، مشکاه الأنوار ص ۵۳۸، الجواهر السنیه ص ۱۱۸، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۳۲۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۳۸۹. ۳۴ . عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: حدّثنی جبرئیل أنّ اللّه عزّ جل أهبط إلی الأرض ملکاً، فأقبل حتّی وقف علی باب دارٍ علیه رجل یستأذن، فقال له الملک: ما حاجتک؟ قال: أخ لی مسلم زرته فی اللّه تعالی، فقال له الملک: ما جاء بک إلّا ذاک؟ قال: ما جاء بی إلاّ ذاک، قال: فإنّی رسول اللّه إلیک، وهو یُقرئک السلام ویقول: وجبت لک الجنّه. وقال الملک: إنّ اللّه تعالی یقول: أیّما مسلم زار مسلماً فلیس إیّاه زار إیّای زار وثوابه علیَّ الجنّه: الکافی ج ۲ ص ۱۷۶، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۵۸۳، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۷۲، الجواهر السنیه ص ۱۲۸، بحار الأنوار ج ۵۶ ص ۱۸۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۶۲۴. ۳۵ . عن یعقوب بن یحیی بن المشاور، عن أبیه، عن أبی عبد اللّه علیه السلام، قال: قال موسی علیه السلام: یا ربّ، أیّ الأعمال أفضل عندک؟ قال: حبّ الأطفال، فإنی فطرتهم علی توحیدی، فإن أمتّهم أدخلتهم برحمتی جنّتی: المحاسن ج ۱ ص ۲۹۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۱۴، مکارم الأخلاق ص ۲۳۷، الجواهر السنیه ص ۷۱، بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۹۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۲۹۲. ۳۶ . هبط مع جبرئیل ملکٌ لم یطأ الأرض قطّ، معه مفاتیح خزّان الأرض، فقال: یا محمّد، إنّ ربّک یُقرئک السلام ویقول لک: هذه مفاتیح

خزائن الأرض، فإن شئتَ فكن نبيّاً عبداً، وإن شئتَ فكن نبيّاً ملكاً، فأشار إليه جبرئيل فقال: تواضع يا محمّد، فقال: بل أكون نبيّاً عبداً، بل أكون نبيّاً عبداً: أمالى الصدوق ص ۵۳۵، روضه الواعظين ص ۵۸، مناقب آل أبى طالب ج ۱ ص ۱۵۴، الجواهر السنيه ص ۱۳۴، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۴. ۳۷ . عن جُنـدَبٍ الغِفارىّ، إنّ رسول اللّه صـلى الله عليه و آله قال: إنّ رجلًا قال: واللّه لا يغفر اللّه لفلانٍ، فقال اللّه: مَن ذا الذى تألّى علىَّ أن لا أغفر لفلانٍ؟ فإنّى قد غفرتُ لفلان، وأحبطتُ عمل الثانى بقوله لا يغفر اللّه لفلان: الجواهر السنيه ص ۱۵۹،وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۳۳۶. ۳۸ . عن ابن أبى عُمَير، عن أبى عبد اللّه صاحب السابرىّ فيما أعلم أو غيره عن أبى عبد اللّه عليه السلام، قال: أوحى اللّه عزّ وجلّ إلى موسى: يا موسى، اشكرنى حقّ – شكرى، فقال: يا ربّ، كيف أشكرك حقّ شكرك، وليس من شكرٍ أشكرك به إلاّ وأنت أنعمتَ به علىَّ، قال: يا موسى الآن شكرتنى حين علمتَ أنّ ذلك منّى: الكافى ج ۲ ص ۹۸، الجواهر السنيه ص ۴۱، بحار لأنوار ج ۱۳ ص ۳۵۱، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۰۱. ۳۹ . عن ابن عبّاس قال: قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله: إذا كان يوم القيامه أمر اللّه بأقوامٍ ساءت أعمالهم فى دار الدنيا إلى النار، فيقولون: ربّنا كيف تُدخلنا النار وقد كنّا نوحّدك فى دار الدنيا؟... إلى أن قال: فيقول اللّه: ملائكتى، وعزّتى وجلالى ما خلقتُ خلقاً أحبّ إلىَّ من المقرّين بتوحيدى، وأن لا إله غيرى، وحقّ علىَّ أن لا أصلى بالنار أهل توحيدى، أدخلوا عبادى الجنّه:

أمالی الصدوق ص ۳۷۲، التوحید ص ۲۹، روضه الواعظین ص ۴۲، الجواهر السنیه ص ۱۳۶، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۵۹. ۴۰ . عن إبراهیم بن أبی محمود، قال: قلتُ للرضا علیه السـلام: ما تقول فی الحدیث الذی یرویه الناس عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله: إنّ اللّه ینزل کلّ لیله إلی سـماء الدنیا؟ فقال علیه السلام: لعن اللّه المحرّفین للکلم عن مواضعه، واللّه ما قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله کذلک، إنّما قال: إنّ اللّه تعالی ینزل ملکاً إلی السماء الدنیا کلّ لیله، ففی الثلث الأخیر ولیله الجمعه من أوّل اللیل، فیأمره فینـادی: هـل مِن سائـلٍ فأُعطیه، هل من تائبٍ فأتوب علیه؟ هل من مسـتغفرٍ فأغفر له؟ یا طالب الخیر أقبل، ویا طالب الشـرّ أقصـر. فلا یزال ینادی بذلک حتّی یطلع الفجر، فإذا طلع الفجر عاد إلی محلّه مِن ملکوت السـماء: دعائم الإسـلام ج ۱ ص ۱۸۰، أمالی الصدوق ص ۴۹۶، التوحید ص ۱۷۶، عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۱۶، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۳۸۹، مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۷۵، الاحتجـاج ج ۲ ص ۱۸۳، عـدّه الداعیص ۴۰، الجواهر السـنیه ص ۱۴۲، بحـار الأنوار ج ۳ ص ۳۱۴، جامع أحادیث الشیعه ج ۶ ص ۱۷۵، کشف الغمّه ج ۳ ص ۷۹. ۴۱ . عن أمیر المؤمنین علیهم السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: إنّ اللّه تعـالی خلق العقل إلی أن قال ثمّ قال له أدبر فأدبر، ثمّ قال له أقبل فأقبل، فقال الربّ: وعزّتی وجلالی، ما خلقتُ خلقاً أحسـن منـک ولا ـ أشـرف منک ولا ـ أعزّ منـک، بـک أُوحَّد وبـک أُعبَـد وبک أُدعی، وبک أُرتجی وبک أُبتغی، وبک أُخاف وبک أُحذَر، وبک الثواب وبک العقاب. فخرّ العقل

عند ذلک ساجداً، وکان فی سجوده ألف عام، فقال الربّ: ارفع رأسک وسل تُعطَ، واشفع تُشفَّع، فرفع العقل رأسه فقال: إلهی، أسألک أن تُشفِّعنی فیمن خلقتنی فیه. فقال اللّه لملائکته: أُشهدکم أنّی قد شفّعته فیمن خلقته فیه: الخصال ص ۴۲۷، معانی الأخبار ص ۳۱۳، روضه الواعظین ص ۳، مستدرک الطوائل ج ۱۱ ص ۲۰۴، أمالی الطوسی ص ۵۴۲، الجواهر السنیه ص ۱۴۸،، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۰۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۳۴۴. ۴۲ . عن أمیر المؤنین علیه السلام قال: سمعتُ رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول: کان فیما مضی ملکان مؤن وکافر، فمرض الکافر فاشتهی سمکةً فی غیر أوانها لأنّ ذلک الصنف من السمک کان یومئذٍ فی اللجج حیث لا یقدر علیه، فأیّسته الأطبّاء من نفسه وقالوا: استخلف مَن یقوم بالمُلک؛ فإنّ شفاک فی هذه السمکه ولا سبیل إلیها، فبعث اللّه ملکاً أمره أن یزعج السمک إلی حیث یسهل أخذها، فأُخذت له فأکلها وبرأ.

ثمّ إنّ ذلک المؤن مرض فی وقتٍ کان جنس ذلک السمک لا یفارق الشطوط، مثل علّه الکافر، فوصف له الأطبّاء تلک السمکه وقالوا: طب نفساً، فهذا أوان وجودها. فبعث اللّه ذلک الملک وأمره أن یزعج ذلک السمک حتّی یدخل اللجج حیث لا یقدر علی صیده، فعجب من ذلک ملائکه السماء وأهل الأرض حتّی کادوا أن یفتتنوا، فأوحی اللّه إلی ملائکه السماء وإلی نبیّ ذلک الزمان فی الأرض: إنّی أنا الکریم المتفضّل القادر، لا یضرّنی ما أُعطی ولا ینفعنی ما أمنع، ولا أظلم أحداً مثقال ذرّهٍ؛ أمّا الکافر فإنّما سهّلتُ له أخذ السمک فی غیر أوانها لیکون جبراً علی حسنهٍ کان عملها، إذ کان حقّاً علیَّ أن لا أبطل لأحدٍ حسنهً حتّی

يرد القيامه ولا حسنه فى صحيفته، ويدخل النار بكفره. ومنعتُ العابد من تلك السمكه بعينها لخطيئهٍ كانت منه أردتُ تمحيصها عنه بمنع تلك الشهوه وإعدام ذلك الدواء، ليأتينى ولا ذنب عليه فيدخل الجنّه: الجواهر السنيه ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۲۳۳ و ج ۸۹ ص ۲۴۲. --

۱ --

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹